

## نگرش سیستمی به حقوق بین الملل

فرید آزاد بخت \*

« نظریه در حکم دام است، تنها کسی که آن را بگسترده صید می کند.»

نووالیس

دیباچه

هر چند نگرش سیستمی به یکی از رویکردهای حایز اهمیت در قلمرو پژوهشهای اجتماعی / انسانی و طبیعی تبدیل گردیده با این حال کاربست این نگرش در حوزه مطالعات حقوقی «به دلیل کم توجهی به روش شناسی» با اقبال جدی روبه رو نشده است. مقاومت پژوهشگران حقوقی در بسط دامنه تئوریک و روش شناختی این دانش معلول دلایل بی شماری است. اجمالا می توان گفت که حاکمیت پراگماتیسم فلسفی و پوزیتیویسم حقوقی در این عرصه و انس حقوقدانان با تحلیلها و روشهای تحویل گرا / تجزیه محور و مکانیستی زمینه نظریه پردازی در این قلمرو را با محدودیت روبه رو ساخته است. افزون بر این گسترش و بسط چارچوبهای مفهومی (Conceptual Framework) با سرشت مطالعات / نظام تحلیل حقوقی کلاسیک مبتنی بر رویکرد توصیفی / تفسیری و فلسفی که پدیده های حقوقی را بریده از مولفه های جامعه شناختی و فارغ از دیالکتیک ارزش / واقعیت بررسی می نماید

\* فرید آزاد بخت، عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی کرمانشاه است. (farid\_azadbakht@yahoo.com)  
فصلنامه مطالعات بین المللی (ISJ)، سال سوم، شماره ۳، زمستان ۱۳۸۵، صص ۲۲۴-۱۷۹

چندان سازگار نیست. با این حال شکستن این حصار سنتی روش‌شناختی یک ضرورت حیاتی است، زیرا فائق آمدن بر فقر تئوریک حقوق بین‌الملل که حاصل آن مساوی انگاشتن آن با مجموعه‌ای از قواعد فاقد ضمانت اجرا بوده، کاستن از انزوا و خود بسندگی نامعقولی که بر اذهان برخی از بلند آوازان این دانش در راه پویایی و تکامل سایه افکننده و جلوگیری از انشعاب‌های درونی (Fragmentation) و تورم هنجاری در حال اتفاقی که محصول حاکمیت نگاه تحویل‌گرایی (Reductionism) بوده نیازمند به کارگیری روشها و رویکردهای نوینی است که در عین جامعیت، پویایی و قدرت تبیین، امکان مطالعه پدیدارهای حقوقی را در متن واقعیت‌های پیچیده اجتماعی و در تعامل با برخی از مولفه‌های ناشی از دیالکتیک ارزش/واقعیت، اصول/قدرت، عقل/تجربه، حاکمیت/بشریت، فرهنگ/فن آوری و مواردی از این دست فراهم سازد. به همین منظور تحقیق و پژوهش در حوزه‌های گوناگون حقوق بین‌الملل با نگرش سیستمی (Systemic Approach) پاسخی نسبتاً مناسب به بخش مهمی از این ضرورت است. دانشی که میزبان خجول و مهربان تحولات گسترده و بی پایان است، مستانه در محفل سیاست از منطق قدرت نکته‌ها می‌آموزد، دست در گیسوی روابط بین‌الملل قواعد بازی و نظریه رژیمها را به خدمت فرا می‌خواند، گوش به فرمان فلسفه علم، نظام معرفت‌شناختی خود را به بوته نقد و نظر می‌سپارد، از جامعه شناسی الگوی کنش، از منطق نظم تحلیلی و قواعد تفسیر، از روش شناسی حقوقی شیوه پژوهیدن و تبیین محتوا و ماده گزاره‌ها، از زبان شناسی صورت بندی گزاره‌ها و فهم اجمالها/ابهامهای زبانی، از اخلاق ارزش/کام و الهام، از الهیات صلح و بشر دوستی، از ریاضیات نظم، قطعیت و روش، از دیپلماسی مدیریت چالشها/بحرانها، از دولتها اراده/رضایت و تعهد، از فیلسوفان حیرت و دقت وام می‌ستاند و ملول و شرمناک از خودسری حاکمیت، گوشه چشمی به بشریت دوخته، پیشرفت (Development) را زیر بنای امنیت می‌انگارد،<sup>۲</sup> فن آوری را در خدمت صلح می‌خواهد و سر در گم از افسون حق و قدرت چون بتی شیرین حرکات سمت و سوی آینده را در طلب «صلح، پیشرفت، دموکراسی» و کرامت بشری رقم می‌زند. واقع بینی را با

آرمانگرایی در هم می آمیزد، نیاز خود را بر داده‌های علمی عرضه می‌کند و تکامل خود را در همراهی متوازن با معارف بشری در جهانی که با وجود تهدیدهای غم‌انگیزی چون شکاف شمال و جنوب، بیماری‌های مسری، فقر و نابردباری، مخاصمه‌های مسلحانه بین‌المللی و غیر بین‌المللی، جنایتهای سازمان یافته فراملی، تروریسم، تخریب محیط زیست، گسترش افقی و عمودی سلاح هسته‌ای و سایر تسلیحات کشتار جمعی<sup>۲</sup>، علم در حال بشری شدن و بشر دستخوش علمی شدن است، باز می‌جوید.<sup>۴</sup>

پژوهش پیش روی در پر تو وضعیتی که به اجمال و اختصار باز گفته شد در مقام طرح برخی از ابهامها و ایهامهای این راه ناهموار بر می‌آید که چگونه می‌توان با الهام و اقتباس داده‌ها/روشها از تعامل زاینده و منطقی با علوم دیگر بر پاره‌ای هر چند خرد و ناچیز از انزوا/جزمیت روش - معرفت‌شناختی حقوق بین‌الملل فائق آمد؟ و یا به گوشه‌ای از «ضرورت بلانگری در مفروضات روش‌شناختی که حقوق بین‌الملل سنتی بر آن استوار می‌باشد»<sup>۵</sup> پاسخ داد آورد گاهی برای آزمون این فرضیه است که یکم: حقوق بین‌الملل به عنوان دانشی نمادی/فرهنگی - اجتماعی/دستوری و تحلیلی/ ترکیبی واجد ظرفیت تبیین سیستمی است. دوم اینکه: از این طریق می‌توان تا حدی برانشعاب و واگرایی معرفت‌شناختی/روش‌شناختی آن فایق آمد. سوم اینکه: تعامل سازنده و پویای معرفت‌شناختی/روش‌شناختی حقوق بین‌الملل با علوم اجتماعی/انسانی و حتی علوم طبیعی به ویژه دانش سایبرنتیک و نظریه عمومی سیستمها و البته با ملاحظه جنبه‌های افتراقی مساله، منافاتی با تکامل حقوق بین‌الملل نداشته هر چند خلوص حقوقی که ایده‌ای غیر قابل دفاع می‌نماید ممکن است در این تعامل رنگ ببازد. چهارم اینکه: نگرش سیستمی تنها یک رویکرد روش‌شناختی محسوب نمی‌شود بلکه ابعاد معرفت‌شناختی عام آن را نباید از نظر دور داشت. واز آنجا که نگرش سیستمی و مفاهیم مرتبط با آن در ادبیات حقوقی چندان شناخته شده و محل مراجعه/استناد نیست. در بهره نخست این نوشتار مفاهیم اساسی و بنیادی این نگرش طرح و تا حد امکان شناختی مقدماتی و اولیه به منظور تدارک و تمهید چارچوب مفهومی تبیین

سیستمی حقوق بین‌الملل به دست داده شده و در بهره دوم نیز نگرش سیستمی به حقوق بین‌الملل با تاکید بر تمایز حقوق بین‌المللی از علوم اختباری (Empirical) و گونه‌شناسی احکام / گزاره‌های حقوقی و معیار اعتبار آنها تحلیل و در ادامه طی بهره‌های سوم و چهارم نوشتار کنونی اوصاف نظام تحلیل حقوقی و عناصر / کارویژه‌های آن به اختصار و با الهام از رهیافتهای نوین فلسفه علم، منطق جدید و ادبیات سیستمی در حد توان بسیار محدود نگارنده تبیین گردیده است.

### بهره یکم: نگاهی اجمالی به ادبیات سیستمی

#### مفهوم و تعریف سیستم

سیستم از واژه یونانی «Systema» مرکب از پیشوند Syn به معنای «باهم» و histemi با مفهوم «قرار داده» مشتق شده است.<sup>۷</sup> امروزه کاربرد این دانشواژه با محتوای رویکردی / روش‌شناختی در بسیاری از حوزه‌های پژوهشی برجستگی ویژه‌ای یافته است، تا آنجا که در پژوهشهای میان رشته‌ای برای تبیین انبوه‌های از داده‌ها و یافته‌های بر گرفته از علوم گوناگون هیچ راهی جز ساماندهی منظم آنها در قالب یک الگوی تئوریک به نام سیستم وجود ندارد. با این حال پژوهشگران بر سر معنای آن همداستان نیستند.

۱. از دیدگاه «لودویک وون بر تالفی» پیشگام نظریه سیستمها «سیستم عبارت است از تعدادی عنصر که با یکدیگر ارتباطی دارند.»

۲. به نظر گروهی «سیستم، مجموعه‌ای از اجزاء و روابط میان آنهاست که توسط ویژگی‌هایی معین، به هم مرتبط یا وابسته می‌شوند و این اجزاء با محیطشان یک کل را تشکیل می‌دهند.»<sup>۸</sup>

۳. عده‌ای با رویکرد تک رشته‌ای سیستم را عبارت از «یک چارچوب نظری برای مدون ساختن داده‌های مربوط به پدیده‌های اجتماعی یا سیاسی» می‌دانند.<sup>۹</sup>

۴. جماعتی نیز سیستمها را در واقع «الگوهایی فرضی از کنش متقابل» تلقی

می‌کنند.<sup>۱۰</sup>

تعریف شماره یک در عین جامعیت ناظر به مدل‌های ریاضی و پدیده‌های ساده طبیعی بوده و با علوم اجتماعی به طور عام و حقوق بین‌الملل به طور خاص که عرصه ظهور / حدوث پدیده‌های چند ساحتی و پیچیده است قابلیت انطباق ندارد. افزون بر این هیچگونه توجیهی در باره الگوی تعاملی بین عناصر مفروض، ارایه نشده و محیط سیستم نیز در این تعریف لحاظ نگردیده است. تعریف شماره دو با وجود نواقص احتمالی واجد دو ویژگی است: ۱. جامع است. و ۲. کاربردپذیر است. ولی با این حال محیط و مرز سیستم در این تعریف روشن نیست، به گونه‌ای که در آمیختگی این دو در قالب یک کل، مفهوم سیستم را با ابهام روبه‌رو ساخته است. تعریف شماره سه ناظر به سیستم‌های تحلیلی است و در باره سیستم‌های انضمامی ساکت است و در عین حال در این مفهوم سازی ساخت سیستم موهوم انگاشته شده است و قرینه‌ای که بتوان با کمک آن عناصر سیستم را شناسایی نمود در بین نیست. در تعریف شماره چهار، مفهومی که از سیستم ارایه شده آن چنان کلی است که نمی‌توان با اتکاء بر آن رویدادهای معین و مشخص علمی و اجتماعی را در قالب آن بررسی نمود. لذا ارایه تعریفی از سیستم ضروری است که با سرشت علوم اجتماعی که ناظر به مطالعه پدیده‌های چند بعدی و در عین حال محاط در زمان و متاثر از زمینه‌های گوناگون بوده سازگار باشد. با عنایت به این ضرورت می‌توان در حوزه علوم اجتماعی و به ویژه حقوق بین‌الملل، سیستم را عبارت از «یک شالوده و چارچوب مفهومی و تئوریک دانست که هدف آن تبیین داده‌های ناظر بر تعامل و کنش متقابل اجزاء و عناصر یکپارچه و همگونی است که بر حسب اشتراک در ساخت و کارکرد به انضمام محیط / عوامل محیطی یک هویت واحد را تشکیل می‌دهند.»<sup>۱۱</sup> گرچه این تعریف ناظر به سیستم‌های تحلیلی است که علوم اجتماعی نیز در این زمره قرار می‌گیرند، با این وجود جامع است. یعنی هم به الگوی تعامل و کنش متقابل عناصر همگون اشاره شده است و در عین حال از تاثیر و تاثر متقابل سیستم با محیط و عناصر محیطی نیز غفلت نشده است. هم چنین بر خلاف تعریف شماره یک اشتراک در

ساخت و کارکرد را عنصر اصلی شکل‌گیری الگوی تعامل می‌داند و مزیت تعریف شماره سه را نیز دارا می‌باشد، هر چند از نواقص آن تعریف در اینجا خبری نیست.

### عناصر سیستمی

شناخت عناصر سیستمی تابعی از شناخت سیستم و کارکردهای چند گانه آن است. با تعاریف چند گانه‌ای که از سیستم به دست داده شد می‌توان عناصر هر سیستمی را «اجزای تشکیل دهنده و یا رخدادهای قابل توصیف آن» محسوب نمود. با این حال در برخی از سیستمهای پیچیده، تجزیه مفهومی و تحلیلی عناصر تشکیل دهنده امکان پذیر نیست که در ادبیات سیستمی به این گونه خرده سیستمها «جعبه سیاه» می‌گویند.<sup>۱۲</sup> عموماً پذیرفته شده است که یک سیستم، ترکیبی از چهار عنصر ورودی، پردازش، خروجی و باز خور است.

الف. ورودی: به آن دسته از داده‌ها، اطلاعات، کنش / واکنشها، الزامها، مطالبات، تهدیدها و فرصتها که سیستم از محیط خود دریافت می‌نماید ورودی / داده یا درون‌داد گفته می‌شود.

ب. پردازش: به عمل تبدیل ورودیها / درون دادهای محیطی به برون دادها / ستاده یا خروجیهای سیستمی گفته می‌شود که معمولاً نحوه تلفیق، تبدیل و استحاله درون دادها / ورودیها تحت تاثیر ساختار سیستم و شرایط محیطی و الگوی تعامل دو جانبه اجزاء سیستم با خود و با محیط آن می‌باشد.

ج. برون داد / خروجی و یا ستاده: برون دادها و خروجیهای سیستم نیز مجموعه‌ای از الزامها و فرآوردهها است که سیستم در قبال تقاضاها، ضرورتها، مطالبات و نیازهای محیط به محیط پس می‌دهد.

د. باز خور: «مجموعه‌ای از سازو کارهای ایجاد تعادل در سیستم محسوب می‌شوند»<sup>۱۳</sup> که تداوم و پویایی سیستم در گرو افزایش باز خورهای مثبت و کاهش باز خورهای

منفی است.

### تعامل و کنش سیستمی

تعامل و یا کنش سیستمی شرط لازم و ضروری شکل گیری و تکوین یک سیستم است، چه اینکه مجموعه‌های فاقد تعامل و کنش، سیستم محسوب نمی‌گردند. در سیستم‌های ساده «مسیرهای ارتباطی عناصر سیستم با یکدیگر را روابط می‌نامند»<sup>۱۴</sup> و در سیستم‌های پیچیده‌ای که هر عنصر آن یک خرده سیستم و یا جعبه سیاه به شمار می‌آید، اصطلاح روابط، بر مسیرهای پیوند دهنده خرده سیستمها دلالت دارد.<sup>۱۵</sup> روابط و تعامل سیستمی تابع الگوی ویژه‌ای است که بر حسب اجزاء و عناصر درگیر رابطه تعریف می‌شود. در یک سیستم معمولی می‌توان چند الگوی تعامل ترسیم نمود.

۱. الگوی تعامل اجزاء و عناصر با همدیگر که در واقع الگوی تعامل درونی سیستم نامیده می‌شود. الگوی تعامل اجزاء سیستم با محیط سیستم که الگوی تعامل مرزی محسوب گردیده و در نهایت الگوی تعامل سیستم با محیط سیستمی خود که اصطلاحاً الگوی تعامل بیرونی سیستم نامیده می‌شود.

### حالت / وضعیت سیستم

تغییر و تحول در بنیاد سیستمها سرشته شده است، به تعبیر دیگر، سیستمها نیز تابع اصل دگرگونی هستند. بنابراین، شناخت سیستمها نیازمند شناسایی ویژگیها و خواص آنها در زمانهای مفروض می‌باشد. از این رو حالت یک سیستم «در هر لحظه زمانی عبارت از خواص مربوطه‌ای است که سیستم مزبور در آن لحظه دارای آن است»<sup>۱۶</sup>

### حالت محیط سیستمی

حالت محیط یک سیستم نیز در برگیرنده خواص مجموعه پارامترهای محیطی در

یک زمان واحد است. سیستمهای پویا معمولاً در مقایسه با سیستمهای ساده و ایستا حالت سیستمی متحول و در عین حال حالت سیستمی پیچیده تر و متنوع تری دارند.

### محیط سیستمی

با شناسایی مرز سیستم، می‌توان محیط سیستمی را تعریف نمود. مرز سیستم «مجموعه‌ای از عناصر سیستم است که علاوه بر عناصر درونی سیستم عوامل دیگری نیز در تعیین رفتار آن موثر هستند.» بنا بر این، به مجموعه عوامل، داده‌ها فرایندها و پارامترهایی که خارج از کنترل کامل و تام سیستم هستند ولی به گونه‌ای بر عملکرد سیستم اثر می‌گذارند یا از آن تاثیر می‌پذیرند محیط سیستم گفته می‌شود.

### سطح تحلیل سیستمی

الف) سطح تحلیل گونه یکم: این سطح تحلیل ناظر بر بعد وجودی و یا هویتی سیستم به عنوان یک کل یکپارچه است. در این سطح یک سیستم اعم از ارگانیک، اجتماعی، فرهنگی و نمادی در جامعیت خود به عنوان واحد مستقلی از سیستمها و مجموعه‌های غیر سیستمی دیگر بررسی می‌شود.<sup>۱۷</sup> زیر بنای این سطح تحلیل مفهوم کلیت است، در این مرحله تلاش بر این است که تصویر جامعی از موجودیت و رفتار سیستم ارایه شود. به عبارت دیگر یک سیستم در کلیت خود واجد ویژگیها و مختصات است که نخست: آن را از سیستمهای دیگر متمایز می‌سازد، دوم: سیستم دارای خصال و کارکردهایی است که در اجزاء و عناصر یافت نمی‌شود و یا از آن ساخته نیست و «تنها با اتحاد عناصر متشکله و تشکل وجود کلی است که این خواص و صفات به منصف ظهور می‌رسند»<sup>۱۸</sup>

ب) سطح تحلیل گونه دوم: یا سطح مطالعه «پویایی درونی سیستم» که ناظر به کنش و تعامل سیستمی است و در این مرحله رابطه خرده سیستمها و عناصر سیستمی با یکدیگر و یا با سیستم تحلیل می‌شود که تابع دو الگوی تعاملی است. در الگوی تعاملی

نوع نخست رابطه خرده سیستمها و عناصر سیستمی با یک دیگر بررسی و ارزیابی می‌گردد و در الگوی دوم رابطه خرده سیستمها و عناصر سیستمی با سیستم مطالعه می‌شود. در این سطح تحلیل، سیستمهای پویا از سیستمهای ایستا از همدیگر باز شناخته می‌شوند. (ج) سطح تحلیل گونه سوم: در این سطح تحلیل تعامل سیستم و عناصر سیستم با محیط بررسی می‌شود. به عبارت دیگر در این سطح عوامل تاثیر گذار بر / تاثیر پذیر از سیستم شناسایی و دامنه تاثیر و تاثر متقابل آنها بررسی می‌شود. این سطح تحلیل به پژوهشگر کمک می‌نماید سیستمهای بسته را از سیستمهای باز که با محیط خود در تعامل مستمر هستند تشخیص داده و آنها را در دسته‌های مختلف طبقه بندی نماید.

-----  
 متغیرها، پارامترها موثر بر / تاثیر پذیر از سیستم بی تاثیر بر سیستم  
 -----  
 تحت کنترل نسبی سیستم سیستمی (متغیرها) پارامترهای غیر سیستمی  
 -----  
 و غیر محیطی خارج از کنترل نسبی  
 سیستم محیطی (پارامترها)  
 -----  
 خارج از کنترل نسبی سیستم محیطی (پارامترها)  
 -----

### ۱. نگاره شماره یک «تعیین ماهیت متغیرهای سیستمی و پارامترهای محیط سیستمی»

#### نگرش سیستمی و مکانیستی

بررسی مختصر و اجمالی تاریخ علم دو گفتمان غالب را در مطالعه پدیده‌ها، مسایل و موضوعهای علمی نشان می‌دهد:

الف - گفتمان تحویل‌گرایانه (Reductionism) یا مکانیستی

ب - گفتمان سیستمی (Systemic Discourse) یا ارگانیک

در گفتمان تحویل‌گرایانه، شناخت پدیدارها از بسیاری جهات همواره بر بینش مکانیستی از جهان استوار بوده است... به این معنی که هر پدیده‌ای در حکم یک سازوکار است، یعنی دستگاهی که از اجزایی تشکیل شده و هر جزیی نیز دارای عملکردی است و از دید مکانیکی کارکرد تمام دستگاه را می‌توان با شناخت رفتار یک‌یک اجزاء آن دریافت.<sup>۱۹</sup> این رویکرد که در آغاز در حوزه علوم طبیعی، با موفقیت‌های چشمگیری روبه‌رو شده بود برای تبیین پاره‌ای از مسایل فیزیکی و بسیاری از پدیده‌های زیست‌شناختی و موضوعهای مربوط به حیات اجتماعی از قابلیت لازم و مناسب بر خوردار نبود. از اینرو گفتمان نوینی که از میراث‌های کهن فکری نیز مایه می‌گرفت به نام نگرش سیستمی در مطالعات و پژوهشهای علمی مرسوم و متداول گردید که مبانی آن را می‌توان در محورهای زیر خلاصه نمود:

۱. در نگرش سیستمی بر خلاف گفتمان تحویل‌گرایانه کل یک پدیده به عنوان یک سیستم مبنای مطالعه قرار می‌گیرد، زیرا «یک کل (که یک سیستم است) خود دارای شخصیت و رفتاری است که در عناصر متشکله آن وجود ندارد و فقط در قالب مجموع آن عناصر و تبلور آنها به صورت چنان کلی است که آن شخصیت تجلی می‌کند»<sup>۲۰</sup>.
۲. در نگرش سیستمی مفهوم سیستم و تصور یک کل با مفهوم تعامل و کنش متقابل بین اجزاء سیستم ملازمه منطقی وجود دارد. این بعد در نگرش سیستمی چرخه تنگ زنجیره علت و معلولی را که در واقع چیزی جز تعامل تک بعدی بین دو متغیر نیست از هم گسسته و منطبق تعامل را در یک بستر پویا، چند بعدی و متقابل بررسی می‌نماید.
۳. تعامل سیستمی در قالب ساخت و یا نظام سیستم تبیین می‌گردد به این معنا که «اجزاء و فراگردهای آن در تعاملی طرفینی نظامی پویا دارند»<sup>۲۱</sup>.

### سلسله مراتب سیستمی

جهان ارگانیک یک جهان سلسله مراتبی است و سیستمها نیز از این قاعده کلی مستثنی نمی‌باشند. طبقه بندی بولدینگ نمونه جالبی از سلسله مراتب سیستمها به

شمار می‌رود. به اعتقاد وی «قوانین پایین تر همواره بر سطح بالاتر نیز حاکم است و علاوه بر آن قوانین قبلی، بر هر مرتبه‌ای قانون خاص آن مرتبه نیز حاکم است.»<sup>۲۲</sup>

### نظریه‌های علمی و سیستمی

علم از منظر اثبات‌گرایان، سیستمی از گزاره‌ها محسوب می‌شود که «با بعضی از ملاکهای منطقی همچون معنی‌داری و اثبات‌پذیری سازگار است.»<sup>۲۳</sup> پیروان این رویکرد برای نظریه‌های علمی اوصافی بر می‌شمارند که با تعریفی که از علم ارائه کرده‌اند موافق باشد که اهم این اوصاف شامل موارد زیر می‌باشد:

الف) آزمون‌پذیری تجربی (Experimentability)

ب) قابلیت تعمیم (Generalizability)

ج) سازگاری با نظام معرفتی (Consistency)

د) قابلیت تبیین و پیشگویی رویدادها (Explanability)

در حالی که نظریه‌های سیستمی از این منطق و مبنا تبعیت نمی‌کنند. به عبارت دیگر این گونه نظریه‌ها قابل اثبات تجربی نبوده و قابلیت پیشگویی رویدادها را ندارند. البته در نظریه‌های سیستمی تایید‌پذیری مفهومی و کارکردی نقش اثبات تجربی را ایفاء می‌نماید. همچنین بر خلاف نظریه‌های علمی که گرایش غالب از ساده به پیچیده و تلفیق کل از اجزا است نظریه‌های سیستمی در پی فهم جامع و تبیین پدیده کل هستند. در عین حال درجه عمومیت و دامنه شمول نظریه‌های سیستمی به گونه‌ای است که عده‌ای از صاحب نظران آنها را صورت‌هایی خالی از محتوا و به تعبیر بهتر، قالبی عام برای تبیین هر گونه داده خاص می‌دانند و همین وصف کاربرد نظریه‌های سیستمی را در حوزه‌های گوناگون و متنوع معرفتی و از جمله حقوق بین‌الملل امکان پذیر می‌سازد.

## بهره دوم: نگرش سیستمی و حقوق بین‌الملل

دیالکتیک ارزش / واقعیت پیچیده ترین مساله تاریخ علوم اجتماعی و انسانی است، با این حال این مساله هنوز به گونه‌ای روشمند صورت بندی و تدوین نشده است. سنت‌گرایان و پیشگامان به جدایی و یا وحدت علوم هنجاری و تجربی و شکاف معرفت‌شناختی حاکم بر نظریه‌ها چندان اقبال و توجهی نداشته و در تحلیل‌های خود، منطق صوری ارسطویی را برای تبیین پدیده‌ها کافی و کارآمد تلقی می‌نمودند ولی به زودی فقدان قطعیت در علوم هنجاری که مهم ترین کارکرد آن کنترل نظام اجتماعی است، آشکار شد. در مقابل، اثبات‌گرایان با رویگردانی از باورهای کلاسیک، به کاربست روشهای مرسوم و مالوف در علوم تجربی در حوزه مطالعات انسانی و به ویژه علوم اجتماعی روی آوردند و غافل از تعامل ارزش / واقعیت مرزهای معرفت‌شناختی را در نوردیدند، ولی سرشت متفاوت پدیده‌های اجتماعی با پدیده‌های طبیعی گرافه‌های معرفت‌شناختی این جماعت را آشکار ساخت.

این جدال روش‌شناختی / معرفت‌شناختی به شدتی که در فلسفه علوم اجتماعی انعکاس یافته در فلسفه حقوق باز نمود نشده است. با این همه آفات و برکات این پیکار در حقوق روشن تر از سایر علوم اجتماعی بوده است زیرا حقوق نه می‌تواند نسبت به ارزشها بی‌تفاوت باشد و نه یارای گریز از واقعیتها و نیازها را دارد و تعامل دیالکتیکی این دو مفهوم بر پیچیدگی این دو حوزه معرفتی بسی افزوده و به عبارت دیگر به وحدت و همبستگی (روش‌شناسی تحلیلی و تجویزی)<sup>۲۴</sup> در مفهوم سازی عینی از این قلمرو دوگانه ارزش / واقعیت انجامیده است. با اذعان به این پیچیدگی، دانش حقوق در یک دوره پیشاسیستمی به سر می‌برد، از این رو کاربست این رهیافت در این قلمرو نآزموده، محتاج ابهام‌زدایی از تعاریف، مفاهیم، روشها، ساختها و کارکردهای سیستم حقوقی بین‌المللی است که در بطن یک پارادایم دو جانبه امنیتی / دولت محور و فرهنگی / بشریت مدار در حال توسعه و تکامل است. حقوق بین‌الملل واجد ویژگیهایی است که آن را از سایر حوزه‌های معرفتی / علمی و ارزشی / ایدئولوژیک متمایز می‌سازد. به همین منظور گسترش و بسط این افتراق و تمایز را

در دو سطح بررسی می‌نماییم: تمایز علوم اختباری و حقوق بین‌الملل و همچنین افتراقات حقوق و علوم انسانی / اجتماعی.

### تمایز حقوق بین‌الملل و علوم اختباری

یک دانشمند خواه نظریه‌گر، خواه آزمایشگر، گزاره‌ها یا سیستم‌هایی از گزاره را عرضه می‌دارد و گام به گام به آزمودن آنها می‌پردازد. مخصوصاً در میدان علوم اختباری (Empirical) به ساختن فرضیه‌ها یا سیستم‌هایی از نظریه‌ها اقدام می‌کند و به آزمودن آنها از راه تجربه (Experience) به وسیله مشاهده و آزمایش (Experiment) مشغول می‌شود.<sup>۲۵</sup>

شاید تبیین دقیق تفاوتها و تمایزات علوم اختباری از دانش حقوق به طور عام و حقوق بین‌الملل به طور خاص امکان پذیر نباشد ولی اجمالاً می‌توان به چند تفاوت بنیادی بین این دو حوزه معرفتی اشاره نمود: از جمله دامنه شناختی (دنیای پدیدارها)، روش شناسی (علی الاصول روش استقرایی)، موقعیت مسأله‌ای (قابل تکرار و پیش بینی پذیر بودن)، نوع گزاره‌ها (ترکیبی و پسا تجربه) و سرشت نظریه‌های (علت محور) علوم اختباری در مقابل، حوزه شناختی (پهنه دیالکتیک و تعامل ارزش و واقعیت)، روش شناسی (در مبانی غیر استقرایی و در یافته‌ها و تحلیل داده‌ها و احکام ترکیبی امروزه تا حدودی استقرایی)، موقعیت مسأله‌ای (تکرار ناپذیر، منحصر به فرد و پیش بینی ناپذیر)، نوع گزاره‌ها (تحلیلی و پیشا تجربه و بعضاً ترکیبی) و طبع نظریه‌ها و دکترینهای (بیشتر دلیل محور) حقوق به طور عام و حقوق بین‌الملل به طور خاص گوشه‌ای از این تمایز متنوع و گسترده است. البته با وجود این تفاوتها به درستی نمی‌توان مرز علوم اختباری و علوم هنجاری را مشخص و معین نمود و هنوز مسأله علمی بودن و به عبارت بهتر معیارهای علمی بودن نظام‌های معرفتی چندان روشن نیست. در فلسفه علم و نظام‌های معرفت شناسی دیدگاه‌های بعضاً متعارضی در باره علمی بودن یک نظام معرفتی و تمایز آن از سایر نظامها و مفاهیم غیر علمی وجود دارد. با تبیین مختصر برخی از این دیدگاهها، معیارهای علمی بودن / غیر علمی بودن گزاره‌ها/

احکام حقوق بین الملل را مطرح و بررسی می‌نماییم.

الف. معیار آزمون‌پذیری تجربی: فیلسوفان اثبات‌گرا بر این باورند که یگانه معیار تمییز نظامها و نظریه‌های علمی از مفاهیم غیر علمی معیار آزمون‌پذیری تجربی است. یعنی گزاره‌هایی که اعتبار و روایی آنها از طریق تجربه قطعیت یافته باشد گزاره‌های علمی تلقی شده و در غیر این صورت چنین گزاره‌هایی یک مجموعه مفاهیم مهمل، پوچ و بی معنا محسوب می‌شوند. این رویکرد تجربه‌گرا با ابتناء بر استقراء ناقص مبنایی برای تشخیص علمی بودن گزاره‌های معرفتی ارائه می‌کند که خود از راه تجربه اثبات پذیر نیست، به عبارت دیگر اعتبار و روایی این گزاره محصول آزمون‌پذیری تجربی نبوده بلکه بر اساس مفروض مدعیان، بیشتر به گزاره‌ای پوچ شباهت دارد. افزون بر این «دوام» و «کلیت» که لازمه نظریه‌های علمی است از راه استقراء ناقص فراهم نمی‌آید،<sup>۲۶</sup> و هیچ‌گونه احتمالی برای نیل به یک استقراء تام تجربی نیز وجود ندارد. حقوق بین‌الملل بر حسب این معیار، مجموعه‌ای از گزاره‌های بی معناست که فاقد شایستگی لازم برای آزمون‌پذیری تجربی بوده و مناسب تر آن است که با این شاخص، این دانش پر گرافه را در زمره افسانه‌هایی به حساب آورد که شایسته فراموشی و به دست آتش سپردن است و نه آنچه که دیوید هیوم «باور معقول و استدلال پذیر»<sup>۲۷</sup> می‌انگارد.

ب. معیار ابطال‌پذیری: برخی از فیلسوفان علم با برشمردن معایب اساسی معیار پیشین و اعلام اینکه دستیابی به کلیت و دوام برای یک نظریه علمی از راه تجربه و استقراء امکان پذیر نیست، ابطال‌پذیری را به عنوان معیار تمییز نظریه‌های اختباری از گزاره‌های غیراختباری ارائه نمودند.

علم از منظر قائلین به این رویکرد «سیستمی از گزاره‌های یقینی، یا خوب تثبیت شده نیست. نیز منظومه‌ای نیست که به صورت پیوسته و منظم به طرف یک حالت نهایی پیش برود. علم ما شناخت (به یونانی: اپیستمه Episteme) نیست. هرگز نمی‌تواند مدعی آن شود که به حقیقت رسیده است، یا به جانشینی از آن، همچون احتمال... ما نمی‌دانیم: تنها

می‌توانیم حدس بزنییم و حدسه‌های با ایمان غیر علمی و متافیزیکی به قوانین و نظمهایی رهبری می‌شود که می‌توانیم از روی آنها پرده برداریم و آنها را کشف کنیم... ولی این حدس‌ها یا پیش‌بینیهای تخیلی شگفت‌انگیز ما به دقت و هوشیارانه به توسط آزمونهای سیستماتیک کنترل می‌شود.<sup>۲۸</sup>

علوم هنجاری (Normative) و از جمله گزاره‌های تحلیلی حقوق بین‌الملل، مطابق این تحلیل یک معرفت غیر اختباری (Non Empirical) بوده که «هیچ روشی برای فراهم نمودن شرایط ابطال گزاره‌های» آن وجود ندارد.<sup>۲۹</sup> به تعبیر دیگر بر حسب این توصیف ابطال ناپذیری گزاره‌های حقوق بین‌الملل به سرشت تحلیلی و غیر اختباری آنها بر می‌گردد. این رویکرد با ترسیم مرزی بین علوم مبتنی بر گزاره‌های ترکیبی (Synthetic) و دانش‌های مبتنی بر گزاره‌ها و احکام تحلیلی (Analytic) به مفهوم کانتی آن با وجود آنکه گزاره‌های علوم هنجاری را ابطال ناپذیر تلقی می‌نماید ولی برای آن گزاره‌ها بر خلاف دیدگاه اثبات‌گرایان قائل به معنی‌داری است.

در گزاره‌های تحلیلی «موضوع شامل محمول است و محمول چیز تازه‌ای نیست که به موضوع اسناد شده باشد. در واقع جنبه‌ای از نفس موضوع تشخیص داده شده و به خود آن حمل می‌گردد. طبیعی است که چنین حکمی از لحاظ منطقی وضوح دارد و مستلزم بررسی اضافی نمی‌باشد و در مورد آن نیازی نیست که ما الزاما به تجربه خارجی رجوع کنیم. زیرا حکم تحلیلی در واقع مبتنی به اصل این همانی است»<sup>۳۰</sup> مثلا وقتی می‌گوییم که «جامعه بین‌المللی نظم دارد»،<sup>۳۱</sup> نظم داشتن در واقع از تعریف جامعه بین‌المللی ناشی نمی‌شود و مفهوم جامعه خود متضمن مفهوم نظم نیست و بنا بر این گزاره فوق یک حکم ترکیبی است و از آنجا که «حکم تحلیلی جنبه توضیحی دارد و بدین وسیله موضوعی شکافته می‌شود و مفهوم آن شکافته می‌شود و مفهوم آن آشکار می‌گردد، بدون اینکه علم جدیدی بر آن اضافه گردد. به همین دلیل حکم تحلیلی را می‌توان پیشینی (a priori) و قبل از تجربه دانست.»<sup>۳۲</sup> در مقابل، در گزاره‌های ترکیبی «موضوع شامل محمول نیست و از

تحلیل آن به دست نمی‌آید، بلکه از غیر آن کسب و بدان اسناد داده می‌شود، مانند موقعی که می‌گوییم «فلز منبسط می‌شود» یا «جسم وزن دارد.» کاملاً معلوم است که در این احکام ذهن متوسل به تجربه می‌شود و به کمک تجربه است که می‌توان در باره انبساط فلز و وزن جسم حکم صادر کرد. این نوع حکم ضرورت صرف منطقی ندارد و ذهن در موقع صدور آن نمی‌تواند بر تجربه سبقت جوید بلکه اسناد بر اساس داده‌های خارجی انجام می‌گیرد و به همین دلیل این نوع حکم ما تاخر و بعد از تجربه (aposteriori) نامیده می‌شود.<sup>۳۳</sup> نکته آخر اینکه ابطال‌پذیری ملاک تحدید حدود علوم اختباری از علوم غیر اختباری است ولی چنانکه پیشتر نیز اشاره شد نظریه‌های حقوقی صرفاً مجموعه‌ای از گزاره‌های تحلیلی نبوده و امکان وجود گزاره‌های ترکیبی به معنایی که در این نوشتار مطرح شد چندان دور از انتظار نیست. کافی است یافته‌ها و داده‌های پسا تجربی پژوهشگران حقوق را که در قالب گزاره‌های ترکیبی ارائه می‌شوند به خاطر بیاوریم.

علاوه بر این حتی در قلمرو مبانی حقوقی نیز امکان وجود گزاره‌ها و احکام ترکیبی پیشا تجربی و یا به تعبیر کانت احکام تالیفی پیشینی انکار شدنی نیست و در آراء دیوان بین‌المللی دادگستری نمونه‌هایی از احکام ترکیبی یافت می‌شود. «در نظرهای ترکیبی دیوان بین‌المللی دادگستری، محمول هر قضیه زائد بر مفهوم موضوع است؛ گو اینکه اساساً با موضوع نسبت دارد.»<sup>۳۴</sup> با این حساب به درستی نمی‌توان مرزی بین معرفتهای مبتنی به احکام تحلیلی و ترکیبی ترسیم نمود، چه اینکه در دانشهای هنجاری مانند حقوق بین‌الملل ما با طیف متنوعی از احکام/ گزاره‌های تحلیلی به ویژه در بخش مبانی و اصول تعریف نشده و همچنین گزاره‌های ترکیبی پیشا تجربه و پسا تجربه رو به رو هستیم که شرایط ابطال - اثبات و تأییدپذیری آنها متفاوت است. به عبارت دیگر دلایل پذیرش و تأیید گزاره‌های تحلیلی حقوق با معیارهای ابطال‌پذیری گزاره‌های ترکیبی پسا تجربه سیستم حقوقی و همچنین گزاره‌ها و احکام ترکیبی پیشاتجربی آن تفاوت دارد که تفصیل این موضوع مجال دیگری می‌طلبد و آنچه که تبیین آن در این نوشتار ضروری به نظر می‌رسد،

احصاء نوع و سرشت گزاره‌های حقوقی و به دست دادن معیارهای تائید/اثبات و ابطال آنها می‌باشد.

### گونه شناسی گزاره‌ها و احکام سیستم حقوقی بین‌المللی

#### الف. انواع گزاره‌های حقوقی:

بیشتر متفکران فلسفه حقوق، سیستم حقوقی را مجموعه‌ای از گزاره‌ها/ احکام تحلیلی می‌دانند و حتی معتقدند که نفس دگر گونیهای موجود در نظامهای حقوقی، موجد وجود یک صورت منطقی و کلی برای حقوق است.<sup>۲۵</sup> ولی به نظر می‌رسد که این گفته چندان صائب نیست. زیرا در دانشی چون ریاضیات که طبع گزاره‌های آن با گزاره‌های منطقی پهلو می‌زند وجود گزاره‌ها/ احکام ترکیبی پیشا تجربه پذیرفته شده است. کانت در کتاب *نقد عقل محض* نشان می‌دهد که «احکام تالیفی ماتقدم - ترکیبی پیشا تجربه - در ساده ترین و متداول ترین اعمال حساب و شناخته ترین قضایای هندسه دیده می‌شود. مثلا وقتی که ما در علم حساب می‌گوییم:  $5 + 7 = 12$  اگر به درستی توجه کنیم خواهیم دید که این قضیه به هیچ روی تحلیلی نیست بلکه تالیفی است زیرا در این معادله عدد ۱۲ در واقع نه در عدد ۵ مندرج است و نه در عدد ۷، بلکه ذهن ما به فعالیت اصیلی پرداخته که دلالت بر خلاقیت ویژه آن دارد یعنی از تالیف دو عدد ۵ و ۷ نتیجه را به دست آورده است. اما از سوی دیگر چون ما در این امر ذهنی به تجربه خارجی متوسل نشده ایم پس این حکم تالیفی، پیشینی نیز هست.»<sup>۲۶</sup>

آیا در قلمرو حقوق می‌توان افزون بر احکام تحلیلی، که وجود آن محل تردید نیست به وجود گزاره‌ها/ احکام ترکیبی پیشا/ پسا تجربه به شرحی که بیان گردید باور داشت؟ به سادگی نمی‌توان به این پرسش، پاسخ داد. زیرا هر گونه توضیحی در این زمینه مستلزم بررسی و تحلیل ماهیت مفهوم/ نظریه حقوقی و به طور عام در گرو تبیین مساله در چارچوب حقوق، منطق و معرفت شناسی است و در این رابطه مساله‌ای که پیش از هر چیز خودنمایی

می‌کند دو گانگی امر دستوری (آنچه باید باشد: solen) و امر واقع (آنچه هست: sein) در قلمرو مطالعات حقوقی است.<sup>۳۷</sup> این تقسیم/ تفکیک اجتناب‌ناپذیر در گزاره‌ها و احکام حقوقی به شکل ضرورت و علیت و به زبان منطقی در قالب انشاء و اخبار ظاهر می‌شود که به نوعی به دو گانگی گزاره‌های حقوقی می‌انجامد: گزاره‌ها و احکام ناظر به امر دستوری که علی‌الاصول دارای سرشت و طبعی تحلیلی هستند و احکام/ گزاره‌های ناظر به امر واقع و معقول که منطقی‌حاوی اخبار و اسناد محمول به موضوع و در نتیجه یا حاصل خلاقیت ذهن و یا محصول و فرآورده تجربه هستند، که می‌توان آنها را در دو دسته طبقه‌بندی نمود: احکام و گزاره‌های ترکیبی پیشا تجربه که کشف و شناسایی آنها از طریق فعالیت ذهنی فراهم می‌شود و گزاره‌ها/ احکام پسا تجربه‌ای که در طی یک فرایند متنوع علمی مبتنی بر استقراء جامعه شناختی به دست می‌آیند، هر چند کلیت و دوام این گزاره‌ها محل تردید است.

### ب. معیار اعتبار / روایی گزاره‌های حقوقی

#### گزاره‌های تحلیلی

جنبه دیگری از مساله که به فهم بهتر تمایز علوم اختباری و حقوق بین‌الملل کمک می‌نماید ارایه تحلیلی روشمند در باره شیوه‌ها و معیارهای تایید/ اثبات و ابطال و علمی بودن گزاره‌های این دو حوزه معرفتی است. به عبارت دیگر با استفاده از چه معیاری می‌توان درستی/ اعتبار و روایی گزاره‌ها و احکام حقوق بین‌الملل را تصدیق نمود؟

۱. اثبات‌پذیری تجربی: در باره اعتبار گزاره‌های تحلیلی حقوق بین‌الملل، پیشتر دیدگاه اثبات‌گرایی فلسفی (Positivism) که تنها معیار علمی بودن گزاره‌ها را در قابلیت آزمون‌پذیری تجربی آنها جستجو می‌کرد به اجمال مورد بررسی قرار گرفت و به این نتیجه رسیدیم که گزاره‌های تحلیلی حقوق بین‌الملل با این شاخص غیر علمی تلقی شده و شایسته فراموشی و به دست آتش سپردن هستند، ولی نمی‌توان به صرف غیر آزمون‌پذیر بودن تجربی این نوع گزاره‌ها به غیر علمی بودن آنها حکم نمود. زیرا اگر با همین معیار ارایه

شده، در باره گزاره مبنایی اثبات گرایان (هر گزاره یا حکمی که فاقد قابلیت آزمون پذیری تجربی باشد یک گزاره غیر علمی است) به قضاوت بپردازیم ضرورتاً به این نتیجه می‌رسیم که چنین گزاره‌ای نیز غیر علمی است، چرا که صدق و کذب و یا اعتبار / روایی این گزاره با تجربه قابل اثبات نیست. در صورتی که نمی‌توان با یک حکم / گزاره غیر علمی در باره علمی بودن / علمی نبودن گزاره‌های معرفتی داوری نمود.

۲. ابطال‌پذیری تجربی: چنانکه در برهه‌های پیشین نیز به کوتاه بیان شد، این رویکرد در پی بروز تردیدهایی در درستی نگرش اثباتی / تحقیقی و از جمله آشکار شدن معضل استقراء پدید آمد. با این حال کاربرد معیار ابطال‌پذیری در مورد تعیین شرایط علمی بودن گزاره‌های تحلیلی حقوق بین‌الملل به این نتیجه می‌انجامد که نخست: این نوع گزاره‌ها غیر اختباری هستند و با معیار ابطال‌پذیری گزاره‌های اختباری که نوعاً ترکیبی پسا تجربه هستند نمی‌توان در باره اعتبار گزاره‌های تحلیلی به داوری نشست. دوم اینکه: معیار موصوف تنها برای تمییز گزاره‌های اختباری از گزاره‌های غیر اختباری به کار می‌رود و در مورد علمی / غیر علمی بودن گزاره‌های تحلیلی (غیر اختباری) ساکت است. هر چند که علمی بودن گزاره‌های معرفتی را اعم از اختباری بودن آنها دانسته و این سفسطه را که علمی بودن یک گزاره مساوی با آزمون‌پذیری تجربی آن است به جد نگرفته و نادرسرست می‌انگارد.<sup>۲۸</sup>

۳ - ثابتهای منطقی: بر حسب این معیار، نظریه‌های حقوقی، سیستمی از گزاره‌ها / احکام تحلیلی هستند که نمی‌توان اعتبار / روایی آنها را از راه تجربه (Experiment) اثبات و یا ابطال نمود ولی با این وصف به دلایلی چند این گزاره‌ها شایسته وصف علمی بودن هستند که مواردی از آن را به اجمال بررسی می‌نماییم. نخست، این قبیل گزاره‌ها چنانکه از تعریف آنها بر می‌آید چیزی جز اسناد محمول به موضوع نیستند و به عبارت دیگر نمی‌توان از قابلیت انطباق آنها با امر واقع سخن گفت. زیرا چنین گزاره‌هایی حاوی خبری در باره جهان واقع نبوده و تنها در چارچوب الزامها و شرایط صدق و کذب منطق و عقلانیت صوری معتبرند. دوم اینکه: این احکام / گزاره‌ها بر سیستمی از اصول متعارف عقل سلیم بنا شده‌اند

و در عین حال به دلیل حکومت اصل منع اجتماع نقیضین / ضدین واجد هم‌سازی بوده و نمی‌توان از این اصول متعارف مشتقاتی استخراج / استنباط نمود که حاوی تناقض / ضدیت با اصل مبدا اشتقاق باشد. بنابراین، به دلایلی که ذکر شد طبیعت عقلانی صوری گزاره‌های تحلیلی که ناشی از ثابت‌های منطقی است اقتضاء می‌نماید آنها را در زمره احکام / گزاره‌های علمی / معقول به مفهوم عام این واژه به شمار آوریم.

۴. قراردادی‌گری: رویکرد قراردادی‌گری مساله معنی‌داری گزاره‌های تحلیلی را در اجتماع جامعه علمی جستجو می‌کند. قراردادی‌گر، به گفته دینگر، «به جستجوی سیستمی از شناخت بر می‌خیزد که بر پایه آخرین زمینه‌ها بنا شده باشد.»<sup>۳۹</sup> به عبارت دیگر گزاره‌های تحلیلی حقوق بین‌الملل تصویری از واقعیت اجتماعی نیست بلکه تنها بخشی از یک ساختار منطقی است. ویژگیهای واقعیت اجتماعی تعیین کننده این ساختار منطقی نیست، بر عکس، این ساختار منطقی است که خواص واقعیت پویای اجتماعی را تعیین می‌کند.

### گزاره‌های ترکیبی

اما در مورد گزاره‌ها و احکام ترکیبی پیشا / پسا تجربه حقوق بین‌الملل چه قضاوتی می‌توان نمود؟ اگر وجود گزاره‌های ترکیبی پسا تجربه را در حقوق بین‌الملل بپذیریم که پذیرش آن منافاتی با الزامهای منطقی و واقعیت‌های قطعی ندارد، اصولاً می‌توان این دسته از احکام / گزاره‌ها را بر تجربه عرضه کرد، زیرا قابلیت آزمون‌پذیری تجربی این احکام محرز است و الزامی به طرد آنها یافت نمی‌شود. اما نباید از این نکته غافل ماند که دوام و کلیت ادعایی این گزاره‌ها از راه تجربه حاصل نشده است و به طور کلی استقراء نمی‌تواند چنین کلیتی را فراهم آورد. «معمول چنان است که یک استنتاج یا استنباط از زمانی «استقرایی» بنامند که بنا بر آن از گزاره‌های جزئی، همچون آنها که نتایج مشاهده‌ها یا آزمایشها را گزارش می‌کند، بتوان به گزاره‌های کلی، همچون فرضیه‌ها و نظریه‌ها رسید. از نظر منطقی، این امر بسیار

دور از وضوح است که ما چنین حقی داشته باشیم که از گزاره‌های جزئی، هراندازه هم شمار آنها زیاد باشد، گزاره‌های کلی استنباط کنیم زیرا که هر نتیجه‌ای که از این راه به دست آمده باشد، همیشه امکان آن هست که نادرست بودن آن آشکار شود: هر چه هم شماره قوهای سفید که تاکنون دیده ایم بسیار بوده باشد، صحت این گزاره را به اثبات نمی‌رساند که همه قوها سفیدند.<sup>۴۰</sup>

روشن است که معضل استقراء دامن گزاره‌های ترکیبی پسا تجربه حقوق بین‌الملل را رها نمی‌کند و به سخن دیگر گسترده‌ترین مشاهده‌ها و آزمایش‌های جامعه شناختی، نمی‌تواند پژوهشگران را به صدور گزاره‌های کلی رهنمون سازد. با عنایت به همین معضل حل ناشدنی استقراء بود که در فلسفه علم رویکرد ابطال‌گرایی پدیدار و طرحی تازه برای ارزیابی علمی بودن گزاره‌ها و احکام معرفتی به دست داده شد، به گونه‌ای که از این معیار می‌توان برای بررسی علمی بودن گزاره‌های ترکیبی پسا تجربه حقوق بین‌الملل نیز استفاده نمود. البته «باید به وضوح میان ابطال‌پذیری و ابطال تمایز قائل شویم. ابطال‌پذیری را تنها به عنوان ملاکی برای خصوصیت اختباری سیستم گزاره‌ها» باید تلقی نمود در حالی که شرط لازم بطلان یک نظریه آن است که «گزاره‌های شالوده‌ای/ جزئی متناقض با آن را قبول کنیم»<sup>۴۱</sup> و از آنجا که پذیرش گزاره‌های شالوده‌ای متناقض با یک نظریه حقوقی مبتنی بر احکام ترکیبی پسا تجربه خود به خود به تکوین و شکل‌گیری یک سیستم خود متناقض می‌انجامد چاره‌ای جز طرد چنین نظریه‌ای در میان نیست. بنابراین اقتضاء شرط همسازگاری یک سیستم تئوریک و مبتنی بر اصول متعارف و در عین حال، دارای گزاره‌ها و احکام ترکیبی پساتجربه آن است که هم زمان نمی‌توان به صحت فرضیه‌های ابطال‌گر و در عین حال به اعتبار نظریه‌ای که وجود گزاره‌های جزئی متناقض با آن مسلم و قطعی است قائل شد و یا باور داشت. زیرا پذیرش هر حکمی بر خلاف این استنباط، به منزله قبول تناقض و ناسازگاری در بطن سیستم حقوقی بین‌المللی است. آیا این حکم در باره گزاره‌های ترکیبی پیشا تجربه نیز صدق می‌کند؟ به عبارت دیگر آیا صرف وجود گزاره‌های به اصطلاح شالوده‌ای متناقض

با نظریه‌های مبتنی بر احکام ترکیبی پیشا تجربه همانند احکام ترکیبی پسا تجربه به تناقض می‌انجامد؟ ظاهراً این دسته از گزاره‌ها واحکام، تابع اصل تناقض نیستند و با این الگو نمی‌توان شرایط صحت و اعتبار آنها را معین نمود. یعنی از وقوع تناقض در سیستم حقوقی به این نتیجه رسید که جمع بین گزاره‌های شالوده‌ای متناقض با نظریه‌های مبتنی بر احکام ترکیبی پیشا تجربه محال است. چه اینکه منع اجتماع نقیضین و همسازگاری سیستمی، اصل حاکم بر رابطه گزاره‌های ترکیبی پسا تجربه (نظریه علمی اعم از آموزه‌های حقوقی «دکترین»، نتایج احکام قضایی وقواعد حقوقی) و گزاره‌های شالوده‌ای متناقض با آن، و گزاره‌های تحلیلی حقوقی (قواعد تفسیر، دکترین، مقدمات، علل موجهه احکام قضایی و اصول و مبانی حقوقی) است و نه یک قانون عام منطق حقوقی که در مورد تمام گزاره‌های حقوقی با هر سرشت و گوهری اعمال شود.

در منطق استعلایی و دیالکتیک کانتی، گزاره‌های ترکیبی پیشا تجربه به معنای پایان نزاع دیرپای فلسفی بین پیروان نحله اصالت تجربه (Empiricism) و مکتب اصالت عقل (Rationalism) قلمداد می‌شود. زیرا کلیت و ضرورت که صفات ممیزه احکام تالیفی پیشینی شناخته می‌شود خود شرایط اصلی عینیت است.<sup>۴۲</sup> اما در قلمرو حقوق، گزاره‌هایی از این دست، حلقه پیوند و نقطه همگرایی عقل و تجربه به شمار می‌آیند. عرصه‌ای که مرز التقای یافته‌های خرد سیری ناپذیر و تجربه جاه طلب آدمی است و شرایط صدق و اعتبار این گزاره‌ها تابع معیارهای منطق صوری ارسطویی (اصل منع اجتماع نقیضین و ضدین) نیست. اینجا عرصه تعارضهای عقل نظری است و این گزاره‌ها احکام جدلی الطرفینی (Antinomie) هستند که صورت آنها ترکیبی پیشا تجربه ولی ماهیت و محتوای آنها در قلمرو پدیداری حقوقی (Legal Phenomena) با عینیت جهان واقعی سازگار و تابع اصل عینیت، توالی زمانی و اقتران مکانی (پیوند تاریخ و جامعه شناسی) بوده ولی در قلمرو فرا پدیداری حقوقی (Legal Nomena) که عرصه ارزشها/نصوص عقلی محسوب می‌شود، محتوای گزاره‌های موصوف حاوی دو حکم متعارض است که نمی‌توان به طرد آنها و یا پذیرش

یکی و طرد دیگری دست یازید، و این نتیجه دیالکتیزه شدن منطق حقوقی است. اما آنچه که در پرتو منطق استعلایی «نه منطق حس و فاهمه که به نظر کانت محدوده اصل امتناع تناقض است» قابل گفتن است اینکه: نخست در این حوزه اصل منع اجتماع نقیضین کاربرد ندارد. دوم اینکه می‌توان برای این نوع تعارضها اعتبار قائل شد، همان رویکردی که هگل با اعمال / کار بست منطق دیالکتیکی وضع (These)، وضع مقابل (Antithese) و در نهایت وضع جامع (Synthese) به آن رسید، و اعتقاد داشت که در مرحله‌ای از تکامل ذهن به نام فهم است که در آن ذهن هر دو ضدی را مانعاً الجمع و مطلقاً گسسته از یکدیگر می‌انگارد... ولی اصل راهنمای خرد این است که دو چیز نایکسان، یکسان نیز هستند.

### بهره سوم: اوصاف نظام تحلیل حقوقی

در بهره شماره دو از همین نوشتار، بخشی از وجوه تمایز و افتراق حقوق بین‌الملل با علوم اختباری (Empirical) بررسی و تبیین شد. در راستای همان موضوع وجه دیگری از تمایز حقوق بین‌الملل را با علوم انسانی / اجتماعی تشریح می‌نماییم که مبتنی بر ویژگیهای انحصاری دانش حقوق است. با توجه به اینکه تحلیل پدیدارهای حقوقی در متن تنوع و جامعیت آن مستلزم پرداخت گونه‌ای نظریه عمومی حقوقی است، به همین منظور تبیین رابطه ابعاد هنجاری (Normative) و علمی (Scientific) حقوق با منطق، اخلاق و علوم انسانی / اجتماعی به رغم بدآموزیهای تاریخی گام نخستینی است که باید برداشته شود.

### الف: منطق و حقوق

در هم تنیدگی ابعاد هنجاری / دستوری (عقل عملی و نظری) و علمی / توصیفی (عقل ابزاری و تجربی) حقوق، از این دانش چهره‌ای منحصر به فرد ساخته است که هم حضور منطق را در تحلیل و تفسیر پدیدارهای حقوقی اجتناب ناپذیر نموده و هم پای نظریه‌های شناخت‌شناسی / علمی را به این عرصه کشانده است. با این حال تنوع احکام حقوقی اعم از

احکام دستوری (عملی) است و حکمهای نظری را نیز در بر می‌گیرد که نظام تحلیل هر کدام از این احکام / گزاره‌ها متفاوت است.

۱- احکام دستوری حقوق بین‌الملل: حقوق بین‌الملل حاوی یک سلسله قواعد ویژه است که «در برگیرنده نوع خاصی از حکم، یعنی احکام عملی است. این احکام با توجه به این معنا که هدایت‌گر فعل و عمل‌اند، دقیقاً دستوری یا ضابطه‌مندند.»<sup>۴۳</sup> مسلم است که نظام استنتاج حقوقی که این نوع احکام فرآورده و محصول آن محسوب می‌شود به خودی خود یک نظام منطقی است. اما هنوز به طور قاطع نمی‌توان گفت که چنین نظام استنتاجی همان نظام بر گرفته از منطق صوری ارسطویی است. درست است که شکل‌های چهارگانه قیاس در تحلیل‌های حقوقی به کار گرفته شده‌اند ولی به این معنا نیست که منطق حقوقی همان منطق ارسطویی بوده که برای تطبیق با مقتضیات حقوقی تعدیل شده است. بلکه با قاطعیت می‌توان گفت که منطق حقوقی «منطقی ویژه است، کمتر یک منطق قیاسی - استدلالی از نوع ریاضی و یا شبیه به آن و بیشتر منطق ترجیح (Preferential Logic) منطق براهین مناسب و به تعبیر رکازنس زیکس (Recasens Siches) حقوق دان مجار منطق امر معقول است.»<sup>۴۴</sup> البته از این گفته نمی‌توان چنین نتیجه گرفت که منطق امر معقول، تنها منطقی است که در حقوق کاربرد دارد. اگر به تنوع گزاره‌ها و احکام حقوقی توجه کنیم برای تحلیل هر کدام از این احکام باید از قواعد منطق خاصی تبعیت کنیم.

احکام دستوری که الزامها / تکالیف نظام حقوقی بین‌المللی را بیان می‌کنند از لحاظ گونه شناسی در زمره گزاره‌های تحلیلی قرار می‌گیرند و طبیعتاً / سرشت این گزاره‌ها چنانکه پیشتر نیز اشاره شد مبتنی بر ثابت‌های منطقی و شاخص‌های اعتبار سنجی گزاره‌های غیراختباری است و یا دست‌کم در شمار آن دسته از گزاره‌ها قرار می‌گیرند که اعتبار آنها به اجماع جامعه حقوقی بر می‌گردد. این احکام اصولاً تابع «منطق تکلیف» هستند و مبادی اولیه آنها از ضرورت‌های منطق امر معقول بر می‌خیزد. گرچه زیر بنای تعهدات حقوق بین‌المللی را می‌توان در این احکام جستجو کرد ولی دامنه شمول، فرآیندهای شکل‌گیری،

و آثار نقض تعهدات بین‌المللی را که در چارچوب نهاد مسئولیت بین‌المللی و منابع حقوق بین‌المللی مطالعه می‌شود، در پرتو منطق تکلیف که خصیصه انحصاری حقوق، اخلاق و نظامهای دینی / ایدئولوژیک است نباید تبیین نمود و به منطقی مراجعه نمود که برای تبیین گزاره‌های ترکیبی حقوق بین‌الملل سازگارتر به نظر می‌رسد. نکته دیگری که شایان یادآوری است؛ این مساله می‌باشد که با وجود منطقی بودن طبع احکام و گزاره‌های حقوقی، توصیف، تفسیر و اجرای قواعد حقوقی متضمن احکام دستوری، در مواردی ممکن است به نتایج نامعقول، مضحک و غیر منصفانه بیانجامد. در این موارد از منطق کاری ساخته نیست زیرا تبیین امر معقول و منصفانه و یا مفهوم مخالف آن امر نامعقول و غیر منصفانه در جهان حقوق بیشتر از الزامهای اخلاقی مایه می‌گیرد تا از قواعد منطقی که جایی برای این ظرافتها در آن تعبیه نشده است. در این موارد تنها منطق ترجیح است که می‌تواند راهگشای ابهامها و معضلاتی از این دست باشد. دیوان بین‌المللی دادگستری در برخی از آراء خود انصاف را در مواردی وسیله انحراف از قاعده حقوقی تلقی نموده و بر خلاف اقتضاء حکم دستوری مندرج در قاعده استنادی، مبادرت به صدور رای نموده است. و البته روشن است که «انصاف در سیاق خاص منابع حقوق بین‌الملل مفهومی کاملاً متفاوت با انصاف و عدالت در مفهوم ارزشهای کلی و لازم هر سیستم حقوقی دارد.» مساله بعد، محتوای قاعده دستوری حقوق بین‌الملل است که منطق صوری خود را درگیر آن نمی‌سازد. به این معنا که چنین منطقی تنها به اصول پیشینی می‌پردازد و به «محتوای زنده یا ماده اصلی قواعد حقوقی»<sup>۴۵</sup> توجه و اهتمام نمی‌ورزد.

پرلمان به حق می‌گوید «وظیفه منطق صوری عرضه نتیجه همبسته با مقدمات است. ولی وظیفه منطق حقوقی است که قابل قبول بودن مقدمات را ارایه کند» تدارک مقدمات قابل قبول نه از منطق صوری ساخته است و نه از منطق غیر صوری. این مسئولیت مهم بر عهده روش‌شناسی حقوقی است.<sup>۴۶</sup> که نظام تحلیل و استدلال حقوق بین‌الملل را از نظام استدلال سایر علوم انسانی / اجتماعی و حتی از استدلال ریاضی متمایز می‌کند. «ماهیت

روابطی که حقوقدان وارد میدان می‌کند»<sup>۴۷</sup> فصل حقوق وبه معنایی ویژگی استقلال نظام تحلیل حقوقی است. تناظر با واقعیت، دغدغه علوم محض و اختباری است در حالی که در حقوق بین‌الملل علاوه بر واقعیت و نقابهای متنوع آن ارزشها نیز راهزن اند. بنابراین، گزاره‌ها/ احکام و «مفاهیم حقوقی حاوی دو مهمه زمینه‌اند و یا به عبارت دیگر حقوقدان به عدم انطباق مفاهیم خود هم در قبال امور واقع و هم در برابر ارزشها، آگاهی و توجه دارد. روش شناسی حقوقی باید معنی این عدم انطباق را کشف کند و در یابد که مفاهیم حقوقی را با مراجعه به این دو حقیقت چگونه می‌سازند.»<sup>۴۸</sup> و این ویژگی یعنی دیالکتیک و پیوند ارزش و امر واقع باعث می‌شود که «هیچ حقوقدانی به بدیهی بودن نظریات خود یقین و اطمینان ندارد. در ماده حقوق غالباً مواضع به گونه‌ای آشتی ناپذیر در برابر یکدیگر قرار می‌گیرند و علت آن هم این است که نظریات حقوقی مبتنی بر دلایل مثبت برهانی نیستند بلکه متکی بر حجت‌هایی هستند که قدرت اقناع و معنی دار بودن آنها را به انحاء مختلف می‌توان ارزیابی کرد.»<sup>۴۹</sup>

## ۲. احکام علمی / توصیفی

قرن نوزدهم قرن غرور علمی است<sup>۵۰</sup> و اثبات‌گرایی «در دامن چنین قرنی و در قلب چنین فضایی پرورش یافت» البته این روحیه در میان گروهی از علمای اجتماعی نیز خود نمایی می‌کرد تا اینکه تفکر غالب و فراگیر عرصه علوم اجتماعی شد. حقوق بین‌الملل نیز که از این تحولات بر کنار نبود/ نماند به دامان پوزیتیویسم در غلطید، به گونه‌ای که جماعتی از حقوقدانان بین‌المللی با کار بست و اعمال روش اثباتی و یا تحقیقی در حوزه حقوق به سلطه بینشهای عقل‌گرایی و حقوق طبیعی مهر خاتمت زدند و احکام حقوقی را پیراستند و جز گزاره‌های ترکیبی پسا تجربه به نفی سایر احکام حقوقی دارای طبع و سرشت غیر ترکیبی و حتی گزاره‌های ترکیبی پیشا تجربه کمر همت بستند.

ولی در این میانه آشفستگی، چراغ عقل برای همیشه خاموش نماند و آگاهان با

ادای حق تجربه، افسون‌گریهای عقل را نیز از یاد نبردند. به طوری که نو اثبات‌گرایان و سایر نحله‌های فکری از افراط‌گری آنان کناره‌جسته و عرصه‌ای هر چند محدود برای حاکمیت اخلاق، عقل، وجدان جمعی، عدالت با مفاهیم متغیر و حقوق فطری تدارک دیدند که باز تاب آن را در تدوین ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری ملاحظه می‌کنیم. هر چند برخی از صاحب‌نظران بر این اعتقادند که «منابع مادی حقوق بین‌الملل نیز منابع اصلی هستند که بدون توجه به آنها هرگز نمی‌توان به واقعیت دست یافت؛ منتها شناختن واقعیت تنها از طریق بررسی‌های علمی و مطالعات جامعه‌شناختی میسر است».<sup>۵۱</sup> اما آنچه که از میراث اثبات‌گرایان حقوقی می‌توان بر گرفت؛ شناسایی گزاره‌های علمی / توصیفی در حوزه حقوق بین‌الملل است. بدون تردید حقوق بین‌الملل نوین هم دل در گرو پاره‌ای از ارزشها فرد و هم از عشوه واقعیتها نصیبی برده است. این ویژگی انحصاری و استثنایی چنانکه پیشتر نیز اشاره شد به دیالکتیزه شدن حقوق بین‌الملل و تکامل منطق حقوقی آن کمک کرده است که از جمله تمایزات / افتراقات آن از سایر دانشهای انسانی / اجتماعی محسوب می‌گردد.

ه گونه‌ای که امروزه در کنار احکام / گزاره‌های تحلیلی می‌توان از گزاره‌های ترکیبی در سیستم حقوق بین‌الملل یاد کرد و همین دو گانگی احکام، راز ثبات / تغییر و ایستایی / پویایی حقوق بین‌الملل را آشکار می‌سازد. دانشی که به دو سودا و دو دلبر دل سپرده است، در مقامی چون علم اختبالی، به مشاهده و آزمایش روی می‌آورد و گزاره‌ها و احکامش تابع قواعد معیارهای سنجش اعتبار گزاره‌های علمی است و در موقعیتی دیگر استدلالهایش متکی به گزاره‌های تحلیلی صرف است و احکامش از منطق و عقل سیراب می‌شوند. کافی است نمونه‌ای در این عرصه بیاندیشیم: دولت به عنوان تابع اصیل حقوق بین‌الملل دیگه گونه‌ای که فردریش هگل تصور می‌کرد «حد نهایی آزادی و غایت کمال روح انسان» هونی عقلی قلمداد نمی‌شود، بلکه واقعیتی تجربی محسوب می‌شود و یادست کم تحلیل و تشیح عناصر آن با داده‌های جزئی / تجربی امکان پذیر است. کنترل موثر بر سرزمین، آستانه

تفکیک مخاصمات مسلحانه بین‌المللی از مخاصمات غیر بین‌المللی، شواهد اثبات تملک سرزمینهای بدون حاکم / مالک، نقض سیستماتیک و گسترده حقوق بشر، نقض هر گونه تعهد بین‌المللی، بهره‌برداری از فضا و یا قلمرو میراث مشترک بشریت و... بدون استناد مستقیم / غیر مستقیم به تجربه و ساختن گزاره‌های ترکیبی پسا تجربه قابل شناسایی / اثبات و احراز نمی‌باشد.

وجود نظریه‌های برساخته از گزاره‌های ترکیبی در حقوق بین‌الملل، از لحاظ روش شناسی باعث تقریب و نزدیکی آن به دانش‌های اختباری / اثباتی گردیده است، به حدی که برخی از پژوهشگران حقوقی با توجه به تغییر پارادایم روش‌شناختی حادث شده در این قلمرو، تعاریف کلاسیک حقوق بین‌الملل را تک بعدی و یا معطوف به قاعده محوری انگاشته و خواهان تجدید نظر در رویکردهای موصوف هستند. اگر به این واقعیت توجه کافی نشان دهیم که بر خلاف بینشهای کلاسیک «موضوع علم حقوق مطالعه قانون و از یک منظر کلی تر، پدیده‌های حقوقی است»<sup>۵۲</sup> به خوبی در می‌یابیم که شناخت پدیده‌های حقوقی بدون کار بست روشهای مالوف و مرسوم در علوم اختباری / اثباتی غیر ممکن به نظر می‌رسد. امروزه دیگر حقوق بین‌الملل، معرفتی با بنیادهای عقلی صرف و محدود به مجموعه‌ای از نظریه‌های انتزاعی نیست. بلکه ما به گونه‌ای شاهد تجربی شدن روزفزون آن هستیم. ولی نباید از این نکته چنین برداشت نمود که «بایدها» از قلمرو حقوق بین‌الملل رخت بر بسته‌اند. زیرا «در حقوق ما از یک سو با هست‌ها سروکار داریم، یعنی حقوق‌آن گونه که هست و از طرف دیگر با بایدها، یعنی حقوق آن گونه که باید باشد. برای به دسه آوردن معیار شاخص از آنچه که هست، معمولاً از روش استقراء برای جمع‌آوری و شناخت پدیده‌های تاریخی و پدیده‌شناسی حقوق و نهادهای مربوطه در کشورهای مختلف استفاده می‌کنیم. در اینجا کار صرفاً تجربی است، اما در عین حال به شناخت اصول و هنجارهای اولیه که به مدد عقل یا شهود حاصل می‌شود، نیز احتیاج داریم. برای دستیابی به معیار شاخص از آنچه که باید باشد، باید از روش قیاس بهره‌جست» البته این مساله نیز حائز اهمیت است

که حقوقدانان باید از یک منظر برون حقوقی - بر خلاف آنچه که امروزه مرسوم است و تمام تحلیلها درون حقوقی صرف و با ابتناء بر نصوص و اصول موضوعه صورت می‌گیرد - به این موضوع، توجه کافی نشان دهند.

### افتراق / تمایز و تشابه میان علوم اجتماعی / انسانی و حقوق بین‌الملل

مفهوم علوم اجتماعی / انسانی طیف متنوع و گسترده‌ای از مسایل و موضوعات را در بر می‌گیرد که ویژگی عام آن چند بعدی بودن (Multidimensionality) پدیدارهای مورد بررسی، منحصر به فرد بودن / تکرار ناپذیری موقعیتهای مساله‌ای، دلیل محوری نظام تحلیل داده‌ها، نسبی انگاری یافته‌ها و تشتت روشها / ساختارهای منطقی - تحلیلی است. تا این اواخر به ندرت از کاوشهای تجربی برای بررسی مسایل اجتماعی / انسانی استفاده می‌شد، ولی با چیرگی رویکرد اثبات‌گرایی در علوم اختباری، این رویکرد برای نخستین بار در دانش نوپای جامعه‌شناسی مرسوم گردید. اما طبع متفاوت علوم انسانی مانع اصلی گسترش ظرفیتهای روش‌شناختی این علوم محسوب می‌شد. علومی که با ارزشها و اولویتهای انسانی سروکار دارد به سادگی توان همسازی و تطبیق با روش‌شناسیهای معطوف به پدیدارهای مادی / کمی و تکرار پذیر / آزمون پذیر را ندارد.

حقوق بین‌الملل نیز که شعبه‌ای از علوم اجتماعی به شمار می‌رود واجد همان ویژگیهایی است که برای علوم اجتماعی / انسانی بر شمردیم. اما آنچه حقوق بین‌الملل را از علوم دارای تبار، خاستگاه، روش و نظام منطقی و تحلیلی مشترک متمایز می‌نماید، وجود گزاره‌های دستوری / تجویزی است که ناظر به رفتار و کنش ارادی تابعان حقوقی در چارچوب منطق تکلیف می‌باشد. چنانکه پیشتر نیز اشاره شد این ویژگی انحصاری، فصل حقوق از علوم اجتماعی / انسانی و نقطه اشتراک آن با نظامهای اخلاقی و دینی محسوب می‌شود. تمایز مهم دیگری که می‌توان به آن پرداخت و از همین خصلت دستوری حقوق بین‌الملل مایه می‌گیرد تفاوت کارکردی آن با سایر علوم اجتماعی / انسانی است. به عبارت

دیگر شان وجودی نظامهای حقوقی تبیین صرف پدیدارهای حقوقی نیست که به طریق اولی مجموعه‌ای از پدیده‌های اجتماعی است، بلکه در عین حال به کنترل نظام اجتماعی، قاعده مند کردن روابط، تثبیت ارزشهای مشترک، مشروعیت بخشی به رفتار تابعان و تکوین هویت آنها نیز اهتمام دارد که در بهره‌ای دیگر از همین نوشتار به این موضوع تحت عنوان کارکردهای سیستم حقوق بین‌الملل پرداخته شده است.

در مقام تبیین تمایزات میان حقوق بین‌الملل و نظامهای تکلیفی از قبیل اخلاق و دین این نکته جلب توجه می‌کند که با وجود اشتراکها، کنشها و دادوستدهای متقابل، یک نظام حقوقی معمولاً دارای ضمانت اجرای مادی است. در حالی که دین و اخلاق به معنای خاص واژه، فاقد چنین ضمانت اجرایی هستند. نکته تمایز دیگر به غایات و اهداف آن دو بر می‌گردد، هدف و غایت هنجارهای حقوقی چیزی جز تنظیم روابط اجتماعی نیست، در حالی که رسالت نظامهای اخلاقی رستگاری، رهایی از گناه و زدودن پلیدیها از دامن جان مکلفان و پیروان است.<sup>۵۳</sup> تفاوت بعدی حقوق بین‌الملل و نظامهای تکلیفی به سرشت آنها بر می‌گردد. در حقوق بین‌الملل در آمیختگی و وحدت واضعان و تابعان حق و تکلیف، واقعیتی غیر قابل انکار است، در صورتی که جدایی و تمایز بین شارعان و مکلفان در نظامهای دینی و استقلال ایده‌های اخلاقی از پیروان نظامهای اخلاقی آن چنان آشکار است که نیازی به اثبات ندارد. نظامهای تکلیفی در قالب ارزشها چهره می‌نمایند که بعضاً لاهوتی و فرا پدیداری هستند در حالی که حقوق بین‌الملل در لوای خیر مشترک و ارزشهایی که بر خاسته از «جامعه‌ای ناسوتی است که صورت آن در همین عالم ترسیم می‌گردد، و در نتیجه ارزشهای مرتبط با آن ارزشهای مدنی است»<sup>۵۴</sup> پا گرفته و به تکامل خود امیدوار است.

#### بهره چهارم: عناصر سیستمی حقوق بین‌الملل

تجزیه مفهومی سیستم حقوقی بین‌المللی عناصر چهارگانه‌ای به دست می‌دهد که از ترکیب/ تعامل و کارکرد همسوی آنها این سیستم حقوقی ساخته و پرداخته شده است

که عبارتند از: ۱. هنجار؛ ۲. نهاد؛ ۳. آیین و ۴. سازوکار.

متاسفانه تاکنون تلاش جامعی برای انطباق این مفاهیم با عناصر سیستمی (ورودی، پردازش، خروجی و بازخورد) صورت نگرفته است. با این وصف امید آن می‌رود تئوریزه کردن امکان چنین تطبیقی با بازخورد مثبت جامعه حقوقی مواجه شود و کسانی این عمل را گسترش ظرفیتهای روش‌شناختی حقوق بین‌الملل تلقی نموده و این طرح ساده را که نیازمند تکمیل، تقویت و پالایش است با همت والای خود توسعه بخشیده و زمینه استعلای آن را فراهم آورند.

### الف - ورودی / درون‌داد (Input) سیستم حقوقی

جامعه بین‌المللی به مفهوم محیط سیستم حقوقی بین‌المللی یک هویت کاملاً پویا و سیال است که هنوز دامنه، حد و مرز و محدوده آن تعریف و تثبیت نشده است. این جامعه در عصر کلاسیک حقوق بین‌الملل محدود به حوزه سیاسی / فرهنگی اروپا و با محوریت دولت ملی بود، ولی امروزه این محیط سیستمی دستخوش تغییر و تحول گردیده است به گونه‌ای که دبیر کل سازمان ملل متحد در گزارش خود به اجلاس هزاره از «تغییر مناسبات بین‌الملل به سوی مناسبات جهانی به عنوان ویژگی قرن بیست و یکم» یاد کرده است. بنابراین، اعصار / دوران سه‌گانه‌ای را در تحول محیط سیستم بین‌المللی می‌توان بر شمرد: عصر هویت قاره‌ای که بر جستگی آن، محوریت اروپا، نابرابری و سیاست قدرت است. عصر مناسبات بین‌المللی با ظهور بازیگران جدید، سیستم امنیت جمعی و فرایند استعمار زدایی و در نهایت عصر مناسبات جهانی متعاقب ظهور و گسترش فرایند جهانی شدن (Globalization). گذار از نظام بین‌المللی به نظام جهانی و فرصتها / تهدیدهای ناشی از آن در ابعاد امنیتی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و بهداشتی چهره، بافت، هویت، انسجام، منطق و شیوه تعامل در محیط سیستم بین‌المللی را به کلی دگرگون ساخته است. سیستم حقوقی بین‌المللی که در تعامل مستقیم / مستمر با محیط سیستمی است از این تحولات گسترده بر کنار

نمانده و مجموعه‌ای از داده‌ها، مطالبات، انتظارات، گرایشها/ روندها و باز خورها از آن دریافت می‌کند که مجموعه این عوامل، ورودیهای سیستم حقوقی بین‌المللی را تشکیل می‌دهد. این ورودیها مینا، خاستگاه، و الزامهای متفاوتی دارند به همین دلیل دسته بندی آنها بر حسب یک الگوی ساده ولی قابل تعمیم/ تغییر ضروری است.

الف. دسته‌ای از این ورودیها باز تاب مستقیم ساختار و منطق تعامل محیط سیستمی محسوب می‌شوند که می‌توان به عوامل / مولفه‌هایی همانند غلبه و چیرگی وضع طبیعی (State of Nature) بر وضع مدنی در جامعه بین‌المللی که هرج و مرج و برتری سیاست قدرت بر حاکمیت قانون نمود عینی آن است، وحدت هویتی واضعان/ تابعان قاعده حقوقی، تفوق منافع اجزاء سیستم بر منافع سیستمی، توزیع نامتناسب ظرفیتهای، سرشت منافع محور روابط بین‌المللی و محوریت دولت اشاره کرد.

ب. ورودیهایی که متأثر از وضعیتهای تثبیت شده/ تثبیت نشده‌اند. این گروه از ورودیها طیف گسترده‌ای از واقعیات حاکم بر جامعه بین‌المللی را منعکس می‌نمایند که می‌توان مواردی از قبیل تکامل و گسترش علوم، رشد فن آوری، انفجار اطلاعات، شکل‌گیری فضای مجازی، گشایش قلمرو فضایی، ایده‌های حقوق بشری، دادوستد آزاد، دموکراسی خواهی و حساسیت ملتها نسبت به سر نوشت خود که روی هم رفته پیامدهای مثبت/ منفی جهانی شدن و یا عوامل شتاب بخشی به آن محسوب می‌شوند.

در این دسته هم چنین می‌توان به ظهور / پیدایی مکاتب فکری، انقلابهای اجتماعی، واتحادها/ همگراییهای جهانی و منطقه‌ای اشاره نمود که در قالب ورودیهای سیستم حقوقی قابل بررسی و مطالعه هستند.

ج - ورودیهایی که شیوه تعامل، رفتار و هویت بازیگران محیط بین‌المللی به آنها شکل می‌دهد. روابط موجود در محیط بین‌المللی طیف متنوع و متکثری از تقابل که نمود افراطی آن جنگ است تا تعامل و همگرایی را در بر می‌گیرد. جنگ سرد در دوران سلطه حاکمیت دو قطبی، تقسیم دو/ سه و چند گانه جهان، افکار عمومی، چند جانبه‌گرایی و

یک جانبه‌گرایی، انزواگرایی و جهان‌گرایی، امپریالیزم و ایده دولت هژمونیک، ظهور بازیگران نوین، شرکتهای چند ملیتی و جامعه مدنی جهانی نمونه‌هایی از این دسته ورودیها به شمار می‌آیند.

د - مفاهیم، الگوها و چارچوبها نیز در فرایند شکل‌گیری ورودیهای سیستم حقوقی بین‌المللی نقش حایز اهمیتی دارند. به گونه‌ای که به سادگی می‌توان از تغییر پارادایم حاکم بر مفاهیم کلاسیک و پیدایش منطق تفسیری نوین مفاهیم بشری، سخن به میان آورد. مفاهیمی چون منافع سیستمی، همبستگی بشری، امنیت جمعی، صلح، پیشرفت، دموکراسی، فقر، محیط زیست، خلع سلاح و تروریسم صرفاً گوشه‌ای از زرادخانه معنایی محیط سیستمی حقوق بین‌الملل به حساب می‌آید که بر سیستم حقوقی عرضه می‌شود. نکته پایانی اینکه: توسعه و گسترش دسته بندیهای مربوط به ورودیهای سیستمی و تعیین مصادیق مرتبط، نیازمند فرایند توصیف پدیده‌های اجتماعی است. اما آنچه که در این ارتباط حائز اهمیت است شناسایی ورودیهایی است که به ساختار، منطق و شیوه تعامل، هویت و رفتار بازیگران، الگوها و مفاهیم و ارزشها/واقعیهای جامعه بین‌المللی (محیط سیستم حقوقی بین‌المللی) و باز خورهای مثبت/ منفی سیستم حقوقی بین‌المللی بر می‌گردند و آن را باز تولید می‌کنند. با این حساب می‌توان کنشهای محیط سیستمی را در قالب ورودیهای سیستم حقوقی مطالعه نمود که خود این کنشها نیز با هم تفاوت دارند (کنشهای طبیعی و مدنی).

#### ۱. کنشهای طبیعی / سیاسی

بخشی از این کنشها از نظم‌پذیری کمینه/محدود برخوردارند و معمولاً الزامهای سیستم حقوقی را بر نمی‌تابند که چاره‌ای جز شناسایی واقع‌گرایانه آنها وجود ندارد. مسایل و موضوعاتی که با منافع حیاتی دولتها و به ویژه اعضای توانمند جامعه بین‌المللی پیوند خورده است نمونه‌ای از این دسته کنشهاست که بیرون از قلمرو نفوذ و نظم دهی سیستم

حقوقی واقع شده‌اند، که می‌توان آنها را جعبه‌های سیاه محیط سیستمی حقوق بین‌الملل نامید. با این حال درک ایستا از چنین کنشهایی با سرشت پویا/متحول سیستم حقوقی و محیط سیستمی آن که حالات سیستمی متنوعی از خود در گذار زمان به نمایش گذاشته است تناسب ندارد.

## ۲. کنشهای مدنی / حقوقی

مقوله دیگری از کنشهای محیط سیستمی واجد ظرفیت هم‌سازگاری، قاعده مندی و نظم‌پذیری هستند. این کنشها وبه عبارت دیگر ورودیهای سیستمی، خود را با الزامهای سیستم، هماهنگ نموده و در حیطه نفوذ و کنترل / پایش، قواعد/هنجارهای سیستم حقوقی قرار گرفته و ساماندهی می‌شوند که به آنها کنشهای مدنی می‌گویند.

## پردازش / فراگرد (Process) سیستم حقوقی

سیستم حقوقی بین‌المللی، در عین تاثیرپذیری از محیط سیستمی خود بر آن نیز تاثیر می‌گذارد. غالباً دامنه این تاثیرپذیری/تاثیرگذاری، طیف متنوعی از سازگاری/تطابق و همگرایی تا تعارض/واگرایی را نشان می‌دهد. به گونه‌ای که برخی از ورودیها (کنشهای مدنی محیط سیستمی) با اندکی جرح و تعدیل و در مواردی با همگرایی تام و اجماعی نهاد سیستم به فرآورده نهایی سیستم تبدیل می‌شوند و دسته‌ای دیگر تا مرز فروپاشی نهاد سیستم برآن فشار وارد می‌سازند (کنشهای طبیعی و سیاسی محیط سیستمی). آنچه در این فرایند حائز بیشترین اهمیت است (تعامل سیستم با محیط سیستمی خود) و در تحلیلهای سیستمی مهم‌ترین کارکرد/هدف سیستمی نامیده می‌شود در درجه نخست حفظ/بقای سیستم و در درجات بعد تعادل آن است. همان‌طور که قبلاً گفته شد پردازش به عمل تبدیل ورودیها به خروجی سیستم اطلاق می‌شود. روشن است که سیستم حقوقی در شرایط خلا قرار نگرفته و در تعامل مستمر و پایدار با محیط سیستمی به سر می‌برد،

داده‌هایی از محیط می‌گیرد و ستاده‌هایی به آن پس می‌دهد و در این جریان و تعامل دو سویه، برآیند نهایی سیستم که حاصل کنش مولفه‌های محیط سیستم و حد اقلی از نظم و پویایی و ساختار سیستم است شکل می‌گیرد. آنچه که در این مرحله حائز بیشترین اهمیت است وجود سازوکارهای سیستم حقوقی بین‌المللی می‌باشد که فرآیند پردازش داده‌های ورودی سیستم را امکان پذیر می‌نماید. این مجموعه سازوکارها شامل آیینها/ رویه‌ها، فرآیندهای تصمیم‌سازی، ساختارها و نهادهای سیستم حقوقی است که عمل پردازش را به سرانجام می‌رسانند. تفکیک دقیق مولفه‌های دخیل در پردازش ورودیها بسیار دشوار است، با این حال بخشی از این مولفه‌ها/ عوامل تاثیر گذار در فرایند پردازش را می‌توان بر حسب درجه اهمیت بر شمرد.

الف. در سیستمی که واضعان و تابعان یکی است و هنوز مرجعی بر تر از دولتها وجود ندارد عمل پردازش، تابعی از اراده نابرابر تابعان و هویت و منطق رفتاری آنان، رویه‌ها و آیینهایی از قبیل رای گیری و اجماع، اقدام، سکوت و اعتراض است.

ب. نهادهای بین‌المللی و اتحادها/ ائتلافهای درون سازمانی با توجه به شخصیت حقوقی آنان، هر چند مقاومت دولتها در تعیین دستور کار سازمانهای بین‌المللی قابل انکار نیست.<sup>۵۵</sup>

ج - ساختارهای تثبیت شده/ تثبیت نشده و بازخورهای مثبت/ منفی سیستم  
د - اهداف و غایات سیستمی.

### خروجی‌ها/ برون‌دادهای سیستم حقوقی بین‌المللی

خروجی/ برون‌داد و یا ستاده (Output)، یک محصول و فرآورده کاملاً سیستمی است، هر چند در روند شکل‌گیری، تثبیت و تحقق آن زنجیره‌ای از مولفه‌ها و مناسبات، شبکه‌ای از بازیگران، مجموعه‌ای از ارزشها و روشها، آیینها و رویه‌ها دخیلند که وجه غالب محیط سیستمی و سرشت سیستم را منعکس می‌سازند ولی با این حال آنچه استقلال عناصر

سیستم حقوقی را به عنوان یک واقعیت متناظر با محیط سیستمی تضمین می‌کند درجه خلوص و قطعیت خروجیهای آن محسوب می‌شود. ورودیهای سیستم همان طور که در گذشته اشاره شد در جریان عمل پردازش به همان کیفیت زمان عرضه و ظهور در متن سیستم، باقی نمی‌مانند به همان نحو که ماده خام در جریان تولید کارخانه‌ای، تغییر می‌کند، ماده خام سیستم حقوقی نیز با هر کیفیت و خاستگاهی، بعد از ورود به سیستم و عمل پردازش به هویت تازه‌ای تبدیل و به محیط سیستم ارایه می‌شود. از آنجا که کارآمدی / اثر بخشی و تاثیر گذاری سیستم حقوقی به سرشت و الزامهای بر خاسته از برونادهای آن وابسته است می‌توان به این واقعیت اذعان نمود که ضعف بنیادی سیستم حقوقی هم به تعامل ضعیف عناصر سیستمی در مرحله پردازش ورودیها بر می‌گردد و هم به ساخت نرم هنجارهای آن (Soft Structure of Norms) وابسته است که بخشی از خروجیهای سیستم را تشکیل می‌دهند. البته عوامل دیگری نیز در تکوین این ضعف بنیادی دخیلند که شناخت درست آنها در گرو تحلیل منطق تعامل درونی / بیرونی سیستم است که پرداختن به آن مجال دیگری می‌طلبد. آرایش، وحدت و پراکندگی مولفه‌ها و نیروهای محیط سیستمی به هر حال بر نظم سیستمی تاثیر می‌گذارد؛ چه اینکه تعامل این دو مقوله متضاد، در قالب نهاد سیستم عینیت یافته و انسجام / تزلزل سیستم به تکامل و توسعه عنصر نهادی آن مرتبط می‌شود.

### گونه شناسی برونادها / خروجی‌های سیستم حقوقی بین‌المللی

مطالعه برونادهای سیستم حقوقی و طبقه بندی / توصیف ماهیت حقوقی آنها صرف نظر از مسایل روش شناسی، الزامهای ویژه‌ای به همراه دارد که رعایت تمام جوانب امر در یک نوشته مختصر و مقدماتی عملی نیست. با این حال تقسیم بندی مجملی که در پی می‌آید ممکن است بخشی از آن ضرورت پیش گفته را برآورده سازد.

## الف. قواعد تکوین هویت بازیگران

بدون تردید هر سیستم حقوقی در مقام تکوین و شناسایی تابعان و اشخاص دارای حق و تکلیف، ضوابط و معیارهایی را به اقتضاء ماهیت، منطق و ارزشهای سیستم / مولفه‌ها / پارامترهای محیط سیستمی تعیین می‌نماید. در سیستم حقوقی بین‌المللی قواعد ناظر به شرایط شکل‌گیری و شناسایی دولت‌ها، شخصیت حقوقی سازمان‌های بین‌المللی، نهضت‌های آزادیبخش، شورشیان و به مسامحه اشخاص حقیقی، گوشه‌ای از خروجیهای سیستم هستند که بخشی از عنصر هنجاری / نهادی سیستم را تشکیل می‌دهند.

ب. قواعد تنظیم رفتار بازیگران و تابعان سیستم حقوقی (دامنه و تفسیر نقش)

ج. قواعد تنظیم اهداف (تخصیص ارزشها)

د. قواعد تعامل و تصمیم‌سازیهای بین‌المللی (آیینها و رویه‌ها)

هـ. قواعد ناظر بر شکل‌گیری سازوکارهای حقوقی

و. قواعد و شیوه‌های نظارت بر اجرای تعهدات

ز. قواعد ناظر بر توسعه / تکامل و تعادل سیستم حقوقی

ح. قواعد توصیف و تفسیر هنجارها و اجرای آن در چارچوب نهاد / سازوکارها و

## آیینهای سیستم

ط. قواعد ناظر بر وضعیتهای قانونی و غیر قانونی

ی. قواعد ناظر بر رابطه سیستمهای حقوقی (تعارض و هماهنگی و اجرای

تعهدات)

ک. فرآیندها و آیینهای خلق قاعده (هنجار سازی بین‌المللی Normativity) نیازی

به توضیح نیست که این سیاهه محصول یک استقراء ناقص است و تغییر / تعدیل آن به

رویکردی بستگی دارد که هر نویسنده‌ای بر می‌گزیند. اما آنچه که در تدوین عناوین فوق

مد نظر بوده است کالبد شکافی سیستم حقوقی بین‌المللی و ملاحظه ارکان اصلی آن

بوده است:

۱. شخص حقوقی؛ ۲. عمل / رابطه حقوقی؛ ۳. منبع حقوقی؛ ۴. نهاد / سازوکار - روش / آیین حقوقی.

### باز خورهای مثبت / منفی سیستم حقوقی

با توجه به اینکه برخی از ورودیهای سیستم پس از شناسایی توسط نهاد سیستم که هم محل تلاقی مولفه‌های محیط سیستمی است و هم عامل ساختاری پردازش آنها محسوب می‌شود، در قالب خروجی به محیط سیستمی عرضه می‌گردند که ممکن است با اقبال / استقبال محیط سیستمی روبه‌رو شده و یا بر عکس به عنوان یک خروجی ناقص و مرده تلقی شوند. این وضعیت دوگانه که ذاتی هر سیستم حقوقی به شمار می‌آید هم عامل توسعه سیستم حقوقی / استحکام - انسجام و کارآمدی آن محسوب می‌شود و هم به شکل گیری دسته‌ای از هنجارها / قواعد و سازوکارهای متروک می‌انجامد که خود یکی از دلایل توسعه نیافتگی نظامهای حقوقی است. شکاف بین واقعیتها / ایده‌آلها، توانمندیها / محدودیتها و قدرت / قانون در محیط بین‌المللی به شکل باز خورهای سیستم رخ می‌نماید و از آنجا که باز خورها سازوکار ایجاد تعادل در سیستم حقوقی هستند، توجه کافی به آنها به استمرار، بقا و تکامل سیستم حقوقی بین‌المللی کمک می‌نماید.

زمانی که یک خروجی سیستم با مولفه‌های تاثیرگذار محیط سیستمی سازگار می‌افتد، همان خروجی در مرحله بعد به عنوان یک ورودی به کالبد سیستم نفوذ نموده و در راستای رشد و تکامل سیستم ایفای نقش می‌نماید و به عنوان یک فرآیند بر گشت ناپذیر جزئی از هویت سیستم حقوقی را تشکیل می‌دهد که اصطلاحاً به آن باز خور مثبت گفته می‌شود. در مواردی نیز برخی از خروجیهای سیستم حقوقی با مقاومت محیط سیستمی (جامعه بین‌المللی) مواجه شده و گمان می‌رود که با منافع و اهداف برخی از تابعان توانمند سیستم حقوقی در تعارض بوده و یا همخوانی ندارد. در این موارد معمولاً حالت‌های متفاوتی از ایستادگی مولفه‌های اصلی محیط سیستمی مشاهده می‌شود: از سیاست یک جانبه‌گرایی

گرفته تا استمرار موارد نقض عمومی الزامهای ناشی از خروجی مورد نظر و یا ناکارآمدی برون‌دادی که با بازخورد منفی عواملی از محیط سیستمی روبه‌رو شده است. یکی از نمونه‌های بسیار گویای بازخورد منفی صدور قطعنامه‌های مجمع عمومی ملل متحد در زمینه‌های گوناگون بین‌المللی است که به دلیل برخورد با منافع تعدادی از دولت‌های پیشرفته یافته باختر زمین ظرفیت بالقوه مجمع عمومی ملل متحد را در مدیریت مسایل بین‌المللی به چالش کشیده است. یا پیش‌نویس کنوانسیون‌های بین‌المللی متعددی که به ابتکار کمیسیون حقوق بین‌الملل تهیه و تنظیم شده‌اند ولی به دلایل گوناگونی با اقبال دولتها مواجه نشده و به عبارتی در حکم معاهدات و کنوانسیونهای مرده به شمار می‌روند.

امروزه واقع‌گرایی سیستم حقوقی بین‌المللی را بایستی با ملاحظه بازخورهای آن اعم از مثبت و منفی ارزیابی نمود. زیرا انطباق نظام حقوقی با نظام حقیقی شرط اولیه سازگاری و عامل اصلی حفظ تعادل و بقای آن تلقی می‌شود. البته روشن است که به نسبت تناظر و انطباق الزامها، آیینها، سازوکارها، نهادها و هنجارها با ماهیت، ترکیب، آرایش و همگرایی / واگرایی مولفه‌ها و نیروهای محیط سیستمی بازخورهای مثبت و منفی شکل می‌گیرند. هر چه این انطباق و هم‌سازگاری بیشتر باشد بازخورهای مثبت بیشتری باز تولید می‌شوند و عکس این حکم نیز صادق است. زیرا حقوق بین‌الملل نمی‌تواند به واقعیات محیط سیستمی خود بی‌توجه بماند؛ واقعیاتی که حقوق بین‌الملل منعکس کننده و در عین حال تاثیر پذیر از / تاثیر گذار بر آنها بوده و به نوعی در باز تعریف آنها نقشی در خور توجه دارد.

### کارویژه‌های سیستم حقوقی بین‌المللی (Function)

پیچیدگی سیستم حقوقی بین‌المللی، هم از لحاظ تنوع رابطه و هم از منظر تعدد بازیگر، ارزیابی دقیق کارکرد آن را با دشواری خاصی همراه کرده است. با این حال تحلیل جامعه‌شناختی موضوع در پرتو ساختار، شیوه تعامل (Interaction)، ابعاد رابطه، نقش و

هویت بازیگران و تابعان سیستم در این رویکرد به طور نسبی امکان پذیر است. الف. مهم ترین کارویژه سیستم حقوقی بین‌المللی ایجاد تعادل و نظم است، یعنی فاصله گرفتن از وضعیت طبیعی که هرج و مرج و بی‌نظمی اساسی آن محسوب می‌شود. که این مهم از طریق سازوکارها/قواعد حقوقی تعیین کننده شیوه رفتار بازیگران جامعه بین‌المللی و نظارت بر اعمال آنها صورت می‌گیرد. از آنجا که «صورت بندی ارزشهای مشترک که محدود به مرزهای ملی نگردند برای نظم بین‌المللی اهمیت اساسی دارند»<sup>۵۶</sup> بنابراین، سیستم حقوقی بین‌المللی از طریق نهادینه کردن ارزشها و هنجارهای مشترک که محیط سیستمی خود را به تبعیت از آنها وا می‌دارد و این اقدام نخستین هسته نظم عمومی بین‌المللی را ایجاد می‌نماید.

ایجاد نظم از این طریق بر این فرضیه مبتنی است که می‌توان کنشهای مدنی را از کنشهای سیاسی و خود سرانه متمایز ساخت. به نسبتی که محیط سیستمی قاعده‌مند می‌شود، کنشهای خود سرانه رو به کاستی می‌گذارد، از یک‌جانبه‌گرایی (Unilateralism) پرهیز می‌گردد، روابط و محدوده اقدام بازیگران در قالب تعدیل پارامترهای محیطی و گسترش نفوذ متغیرهای سیستمی به نظم کشیده می‌شود، و حقوق بین‌الملل در بعد تئوریک/نظری با تکامل و تثبیت قواعد و نهادهای تشکیل دهنده نظم عمومی در پرتو اصول راهنما و اصول مصحح و برپایه محوریت صلح و بشریت<sup>۵۷</sup> یک نظم شکننده را بنیاد می‌نهد که تداوم و تکامل آن در گرو هماهنگی عناصر پارادایم صلح/پیشرفت و ثبات/دگرگونی و به عبارت دیگر سازگاری منطق درونی و واقعیت‌های بیرونی سیستم حقوقی است.

ب) دومین کارویژه سیستم حقوقی بین‌المللی: مشروعیت بخشی به وضعیت‌های اجتماعی در حال شکل‌گیری/حدوث و تثبیت سازگار با اهداف سیستم است. مفهوم این ایده آن است که سیستم حقوقی بین‌المللی از پذیرش وضعیت‌های مغایر با ارزشها و اهداف خود رویگردان است و تا حد امکان به تعدیل آنها می‌پردازد.

بدیهی است که در سیستم حقوقی بین‌المللی مبنای تئوریک مشروعیت اصل اباحه/رواشماری نیست. زیرا در این سیستم این اصل که «آنچه منع نشده، مجاز است» در کلیت آن پذیرفتنی نمی‌باشد. بنابراین معیار مشروعیت/عدم مشروعیت وضعیتهای حادث شده را باید در اهداف و اصول حاکم بر سیستم جستجو کرد.

ج - پیشگیری و بازدارندگی: با توجه به اینکه آشوب و چالشهای موجود در محیط سیستم حقوقی بین‌المللی ممکن است حیات و بقای سیستم و تحقق اهداف آن را دچار مخاطره سازد به همین منظور سیستم حقوقی باید ظرفیتهای لازم و مناسبی برای مقابله با چنین تهدیدها و نابسامانیهایی در اختیار داشته باشد.

همانگونه که در آغاز این نوشتار اشاره شد فقر، بیماریهای عفونی، تخریب محیط زیست، شکاف شمال - جنوب، مخاصمات مسلحانه بین‌المللی / غیر بین‌المللی، تروریسم، سلاحهای کشتار جمعی و جنایات سازمان یافته فرا ملی تهدیدهای پیش روی جامعه بین‌المللی و در راس آن سیستم حقوقی بین‌المللی است که پیشگیری و مالا کنترل و پایش آنها از مهم ترین کارویژه‌های سیستم حقوقی به شمار می‌رود. در این میان دیپلماسی پیشگیرانه، رژیم عدم گسترش سلاحهای هسته‌ای، اعزام پیشگیرانه و گسترش میانجیگری نمونه‌هایی از سازوکارهای بین‌المللی هستند که به منظور پیشگیری، کنترل بحرانها و تهدیدهای پیش روی، کارآیی نسبی آنها به رغم تنوع و اختلاف دیدگاههای مطرح و موجود ثابت شده است.

## دستاورد

نخست اینکه: بررسی بزرگترین و در عین حال ابتدایی ترین سیستم حقوقی قابل تصور یعنی " حقوق بین‌الملل" اقدامی فوق العاده دشوار است. چه اینکه واحد تشکیل دهنده این گونه سیستمها انسان نیست بلکه نقشی است که انسان در سیستم اجتماعی بازی می‌کند. بنابراین، فهم کنشهای اجتماعی، مهمترین اولویت پژوهشگران این عرصه

محسوب می‌شود که این کار به خودی خود نیازمند قبض و بسط فهم سیال اجتماعی / انسانی است. گسترش روشهای شناخت و یا متدلوژی حقوقی می‌تواند گوشه‌ای از این اولویت محسوب گردد. در این راستا ضروری می‌نمود که جنبه‌های افتراقی حقوق بین‌الملل را با سایر علوم و معارف بشری (اعم از علوم اختیاری و تحلیلی) احصاء نموده و با تبیین تمایزاتی که به تعبیر ارسطوئیان، فصل سیستم حقوقی محسوب می‌شوند و به زبان امروزیان، همگنی / هم‌ریختی عناصر چهارگانه‌ای که از وحدت ارگانیکی آنها سیستم حقوقی تکوین یافته، سخن به میان آورده و در این سیر ناتمام که خود در حکم آغازی برای پژوهشگر عرصه چالشهای روش‌شناختی / معرفت‌شناختی حقوق بین‌الملل می‌تواند قلمداد شود، نقد وجودی - معرفت‌شناختی احکام / گزاره‌های حقوقی را بر صیرفی عقل و تجربه عرضه نموده و در ادامه راه، ناتوانیهای منطق صوری را در تدارک محتوای گزاره‌های ترکیبی پسا تجربه‌ای که با داده‌های زنده و اصیل اجتماعی متناظر است، بازنمایانده و گره ناگشوده این داستان دیر پای معرفتی را به روش‌شناسی حقوقی و لطایف الحیل آن وانهادیم و از گفتن این نکته که این طرح ناتمام به فرجام رسیده است، نگارنده این جستار ممکن است از حضور آگاهان به ملامت برود.

نکته دوم اینکه: بررسی داده‌ها / ورودیهای سیستم حقوقی - که چیزی جز کنشهای اجتماعی محیط سیستمی و به عبارت دیگر واقعیت‌های زیست اجتماعی در بستر نا همگن جامعه بین‌المللی نیست - و تناظر منطق درونی سیستم حقوقی با واقعیت‌های بیرونی و یا پارامترهای محیط سیستمی بدون اعمال یک رویکرد جامع نگر و در عین حال دینامیک امکان‌پذیر نیست - بنابراین و به استناد این اوصاف رویکرد سیستمی می‌تواند هم پراکندگی مولفه‌های محیط سیستمی را در قالب یک وحدت نا همگن تبیین نماید و هم می‌تواند تعامل درونی سیستم و منطق حاکم بر آن را در لوای یک نظم معرفت‌شناختی سیستمی به دست داده و نقاب از چهره همگرایی بسیار شکننده عناصر سیستم با هم و با کلیت سیستم و سیستم با محیط سیستمی آن بر گیرد.

نکته سوم اینکه: آنچه که بر پیچیدگی بیشتر سیستم حقوقی بین‌المللی افزوده است تلاقی ارزشها و واقعیتها و به تعبیر دیگر دیالکتیک زاینده حیات اجتماعی در ورای مرزها و در درون ساختهای متصلبی است که دولت نامیده می‌شوند. وحدت ناهمگن جامعه بین‌المللی، تضاد خواستها، اراده معطوف به قدرت و صدها نمونه دیگر از این قماش، مانع شکل‌گیری یک سیستم حقوقی منسجم و تاثیر گذار در محیط بین‌المللی شده است و تاکنون بسیاری از کنشهای واقعی، ولی بی‌قاعده محیط سیستمی، بیرون از دامنه چیرگی قانون مانده‌اند. با وجود همه اینها، به درستی نمی‌توان ادعا کرد که آیا منازعه‌های بیرون از سیستم، موجودیت سیستم حقوقی را تا چه حد و تا کجا تهدید می‌کنند؟ یا اینکه این قبیل منازعات که بعضاً گریز ناپذیر می‌نمایند، منازعاتی درون سیستمی هستند که سیستم حقوقی در بلند مدت قادر به مدیریت و راهبری آنها در راستای تحقق اهداف سیستمی خود می‌باشد؟ هر گونه پاسخ به این پرسش مرد افکن، مستلزم بررسی وضعیت موجود و آن چیزی است که سیستم حقوقی بین‌المللی در تدارک برپایی و تحقق آن است. قبل از هر اقدامی بایستی اهداف سیستمی را با کارکرد واقعی سیستم حقوقی مقایسه نمود و میزان انحراف از اهداف معین و مورد نظر (Intended) آن را محاسبه نمود. در این زمینه ارزیابی واقع‌گرایانه بازخورهای مثبت/منفی سیستم حقوقی بین‌المللی راهنمای مناسبی است به شرط آنکه شاخصها/اهداف و همینطور کارکرد واقعی سیستم در یک تحلیل سیستمی جامع، بازشناسی و باز تعریف شوند. و سخن پایانی که گفتن آن تناسب در خوری با نگرش سیستمی دارد، یادآوری نواقص، محدودیتها و مفروضه‌های چالشگری است که در بطن و متن این رویکرد، چهره نهان کرده است.

الف. تصور ارگانیک از سیستم حقوقی بین‌المللی و محیط سیستمی آن با ویژگی عام علوم انسانی/اجتماعی و به طور خاص با سرشت حقوق بین‌الملل: دانشی که حاوی مفاهیم انتزاعی بی‌شمار و محل التقای واقعیت/ارزش و همین‌طور واجد منطق تکلیفی و ساختهای انضمامی و تحلیلی است، چندان منطبق نیست.

ب. حالت آرمانی یک دانش اختباری - تحلیلی همانند حقوق بین‌الملل هیچگاه فرا نمی‌رسد و نمی‌توان تصور نمود روزی با نگرش سیستمی به پیشگویی / پیش بینی آینده آن نشست.

ج. نگرش سیستمی با وجودگرایی که به جامع‌اندیشی در قالب کلیت دارد، شایستگی تبیین جزئیات بسیار پیچیده پدیدارشناسی حقوقی را نداشته و به فهمی کلی و بسیار تعمیم یافته از واقعیت‌های قلمرو گسترده حیات اجتماعی بسنده می‌کند.

د. با این همه نمی‌توان جنگل را به قصد تماشای درختان نادیده گرفت و در دام نگرش‌های تحویل‌گرایانه از پویایی حیات اجتماعی بین‌المللی و تکاپوی همیشگی بشریت در تدارک جهانی امن تر در جهانی که عرصه تغییرپذیری و تعارض و توالی و تکامل است، غافل ماند و به حیرت جانهای خیال‌اندیش که در حسرت فهم درست با همه هستی در افتاده بودند عشوهای حوالت کرد و بساط نشاط معرفت‌شناسی را به اتمیسم و تحلیل‌های صرف مکانیکی وا گذاشت.

مولانا در تمثیلهای بسیار گویای مثنوی خود که «دکان وحدت است» به آشکارگی، شکوه و ناخرسندی عمیق خود را از جزئی‌اندیشان بیان می‌نماید و در یکی از جاودانه‌ترین بیت‌های مثنوی از تکاپوی گسترده خود برای فهم درست سخن به میان می‌آورد:

مردم‌اندر حسرت فهم درست      آنچه می‌گویم به قدر فهم تست

## پی‌نوشتها:

۱. علی‌اصغر کاظمی، «متدولوژی حقوق بین‌الملل»، *دانشنامه حقوق و سیاست، فصلنامه دانشکده حقوق و علوم سیاسی واحد علوم و تحقیقات*، سال اول، شماره ۱ زمستان ۱۳۸۳، ص ۳.
2. High-Level Report on Threats, Challenges & Change, A/59/565, 2 December 2004, p. 12.
3. *Ibid.*
4. Blanchard, Benjamin & J. Fabrycky, *Systems Engineering and Analysis*, Englewood: Prentice hall inc, 1990.
۵. کاظمی، پیشین، ص ۵.
۶. نظریه حقوق ناب‌هانس کلسن با تاکید بر پیراستن حقوق از عناصر غیر حقوقی، دانش حقوق را تا حد یک معرفت تحلیلی مبتنی بر احکام مشتق شده از اصول موضوعه/ مبانی ارزشی - عقلانی صرف تقلیل می‌دهد، به گونه‌ای که راه هر گونه همگرایی روش/ معرفت‌شناختی بین حقوق و علوم دیگر را سد می‌نماید. به نظر می‌رسد ایده خلوص حقوقی مورد نظر کلسن، واکنشی در برابر افراط‌گرایی رویکرد اثباتی به شمار می‌رود که حقوق را تا حد انعکاس اراده دولتها فروگاسته بودند.
۷. مهدی فرشاد، *نگرش سیستمی*، تهران: انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۲، ص ۴۲.
8. Hall A. D. & R. E. Fagen, *Definition of System, Modern Systems Research for the Behavioral Scientists*, Chicago: Aldine Publishing Co, 1968, p. 81.
9. J. W. Burton, *Systems States Diplomacy and Rules*, Cambridge: Cambridge University Press, 1998, p. 23.
10. Talcoott Parsons, *Order and Community in the International Social System*, Newyork: The free Press, 1961.
۱۱. نیل به یک تعریف اجماعی از مفهوم سیستم و عناصر مرتبط با آن، یک خیال‌واهی است. از این‌رو، تعریف آرایه شده نیز در نوع خود یک پیشنهاد مقدماتی بوده و پیراستن و نقد آن نیازمند توجه صاحب نظران و ارتقاء نواقص گریز ناپذیر آن می‌باشد.
۱۲. علی رضاییان، *تجزیه و تحلیل و طراحی سیستم*، تهران: انتشارات سمت، چاپ پنجم، سال ۱۳۸۰، صص ۲۹-۳۰.
13. John Seiler, *A Systems Analysis in Organizational Behavior*, Homewood: IRWIN INC, 1987, p. 21.
۱۴. رضاییان، پیشین، ص ۳۶.
۱۵. همان.
۱۶. فرشاد، پیشین، ص ۴۸.
۱۷. با وجود همگرایی و تعامل بین سیستمها قدر متیقن آن است که با وجود تفاوت نگرشها و روشها، هر سیستمی یک واحد مستقل به شمار می‌رود و هویت آن برابند ویژگیهای معینی است که استقلال آن را از سایر سیستمها معین می‌سازد. به عنوان مثال ویژگیهای عدیده‌ای باعث شده است سیستم حقوقی و بویژه (System of Norms) با وجود اشتراکات و همسانیهای فراوان با سیستم ارزشها از آن سیستم متمایز گردد که می‌توان به تفاوت اهداف/ غایات، کارکردها، نظام تحلیل و روش و منطق تعامل آن دو اشاره نمود.
۱۸. فرشاد، پیشین، ص ۴۸.
۱۹. همان، ص ۱۵.
۲۰. همان، ص ۴۰.

21. Bertalanffy, Ludwing Von, *An Outline of General System Theory*, New York: George Braziller, 1968, p. 208.

۲۲. فرشاد، پیشین، ص ۵۸.
۲۳. کارل پوپر ریموند، *منطق اکتشاف علمی*، ترجمه: آرام احمد، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۰، ص ۵۲.
۲۴. کاظمی، پیشین، ص ۸.
۲۵. پوپر، پیشین، ص ۳۱.
۲۶. عبد الکریم سروش، *علم چیست، فلسفه چیست*، تهران: موسسه فرهنگی صراط، ۱۳۶۸، ص ۲۸۰.
۲۷. پوپر، پیشین، ۲۷.
۲۸. همان، ص ص ۲۷۲-۲۷۳.
۲۹. فرید آزادبخت، «هنجار سازی قواعد حقوق بشر»، در: مهدی ذاکریان، *مفاهیم کلیدی حقوق بشر بین‌المللی*، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۳، ص ۱۹.
۳۰. کریم مجتهدی، *فلسفه نقادی کانت*، تهران: موسسه نشر هما، ۱۳۶۳، ص ۲۳.
۳۱. هدایت الله فلسفی، *حقوق بین‌الملل معاهدات*، تهران: فرهنگ نشر نو، سال ۱۳۷۹، ص ۲۶.
۳۲. مجتهدی، پیشین، ص ۲۳.
۳۳. همان.
۳۴. فلسفی، پیشین، ص ۲۶.
۳۵. دل وکیو، *فلسفه حقوق*، ترجمه دکتر جواد واحدی، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۰، ص ۱۷.
۳۶. مجتهدی، پیشین، ص ۲۴.
۳۷. آزادبخت، پیشین، ص ۲۲.
۳۸. همان، ص ۲۶.
۳۹. پوپر، پیشین، ص ۸۳.
۴۰. همان، ص ص ۳۱-۳۲.
۴۱. همان، ص ۸۹.
۴۲. مجتهدی، پیشین، ص ۲۶.
۴۳. حسن حبیبی، *منطق حقوقی و انفورماتیک حقوقی*، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۳، ص ۲۸.
۴۴. همان، ص ۲۵.
۴۵. فلسفی، پیشین، ص ص ۱۱ و ۱۹.
۴۶. حبیبی، پیشین، ص ص ۸۳-۷۹.
۴۷. همان، ص ۸۹.
۴۸. همان، ص ۹۵.
۴۹. همان، ص ۱۱۰.
۵۰. سروش، پیشین، ص ۱۴.
۵۱. سروش، پیشین، ۸.
۵۲. کاظمی، پیشین، ص ۱۰.
۵۳. مهدی ذاکریان، *مفاهیم کلیدی حقوق بشر*، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۳، ص ۱۰۶.
۵۴. فلسفی، پیشین، ص ۲۲.
۵۵. احمد نقیب‌زاده، *نظریه‌های کلان روابط بین‌الملل*، تهران: نشر قومس، ۱۳۷۳، ص ۱۶۰.
۵۶. دونوتی، پیشین، ص ۲۲۶.
۵۷. فلسفی، پیشین، ص ص ۹-۳۰.